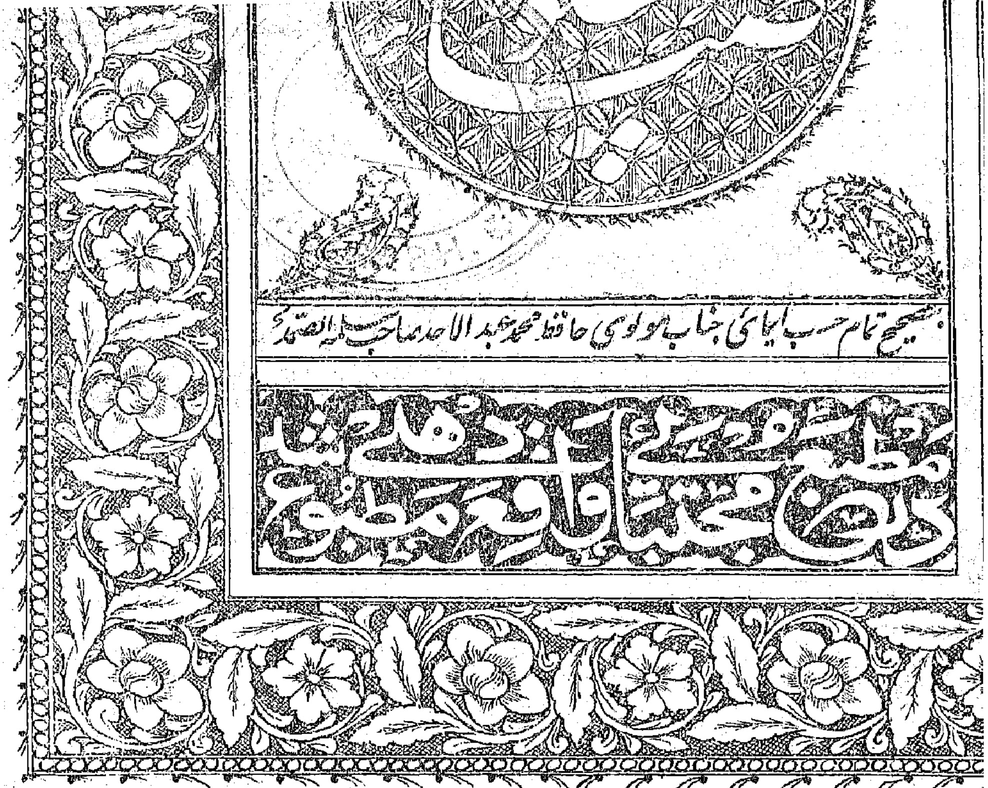


الحمد لله والمنة که درین زمان سعادت توامان کتاب هدایت انتساب اعنی



بتصحیح تمام حسب ایمای جناب مولوی حافظ محمد عبد الاحد صاحب لا زال المتصدی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تمامی مراتب حمد مر ذاتِ واحد را که اوست معبود کل و موجود مطلق تعالیٰ شانه و جمیع مدارج
نعت خاص رسول اکرم را که اوست مظہر عالم و نائب حق صلی اللہ علیہ وسلم وعلی آلہ و اصحابہ اجمعین
اما بعد احقر ناچیز سراپا گناه امداد اللہ فاروقی چشتی تہانوی که یکی از کمترین خدام و کمترین
مریدان و خاک روبہ آستانہ حضرت ایشان یعنی جناب اقدس حقیقت آگاه کمالات دستگاه
صاحب الشریعت والطریقت بحر الحقیقت والمعرفت ہادی دین متین امام السالکین و پیشوای
عارفین مکرم معظم حضرت نور الاسلام مولانا و مرشدنا و ہادینا میانجیو نور محمد جھنجھانوی چشتی
قدس سره است عرض مینماید که بعضی از یاران طریقت خصوصاً عزیزم سعید کونین پسندیده اخلاق
حافظ محمد یوسف فرزند رشید امام العاشقین عارف باللہ کامل اکمل حضرت حافظ محمد ضامن شہید
فاروقی چشتی رحمۃ اللہ علیہ ملتمس شده و باعث برین گردیدند که آنچه اذکار و اشغال و مراقبات خاندان
چشتیہ صابریہ قدوسیہ معمول اند برای ایشان بقلم آرد تا در مفارقت بعیده که تو خدمت حرمین شریفین
اختیار کرده و مایان دور دراز در خاک ہندوستان افتاده ایم بر آن عمل کرده آید و آینده
بکار آید چون این ہیچ کاره نالائق لیاقت و منزلت این امر ندارد که این مرتبہ شیخ
مکمل ست این کار را دشوار پنداشت لیکن از وفور التماس عزیزان چاره ند

و ملتجی بجناب قدس حق تعالی گردیدم پس بدلم القا شد که بنویس زیرا که عادت الله جاریست که هر انچه
از زبان و قلم شخصیکه با و عقیدت و ارادت دارند می برآید موثر و مفید تر میشود اگرچه همچون در کتب
موجود باشد لهذا انچه از حضرت مرشد خود و از بزرگان خاندان رسید اذکار و اشغال ضروریه
چشتیه و قادریه و نقشبندیه می نگارم شاید که دعا و همت سائلان و باعثان تحریر این رساله
این مدبر را هم بکار آید و شاهد مقصود رخ نماید بعید نیست وَاللّٰهُ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ
اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ اکنون باید دانست که اکثر اذکار و اشغال حضرات چشتیه و قادریه بسبب
اتحاد و اتفاق نسبت بزرگان هر دو خاندان عالی شان مخلوط گردیده اند و آن شغل که خاص چشتیه
راست قادریه می کنند و آنکه مختص بقادریه است چشتیه هم بعمل می آرند و مآل هر دو واحد است
لهذا این ناچیز نیز چندان تفریق نکرده اشغال هر دو طریق چیزی چیزی می نگارد و خود را بری از
سهو و خطا ندارد و بر سالک تفریق و تفتیش واضح خواهد شد و نام این رساله ضیاء القلوب نهاده شد
والله ولی التوفیق **مقدمه** بدان اَیَّدَکَ اللّٰهُ تَعَالٰی اِلٰی طَرِیْقِ سُلُوْکِ الْحَقِّ که سالک چون خواهند
که توفیق سلوک او حق تعالی دهند اول نوری از انوار هدایت یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ یَّشَاءُ
در دل او فرود آید و زنگ ضلالت و گمراهی از سینه او برداید پس هر آئینه حطام دنیا بر دل او سرد
شود و طلب آخرت در سینه او گرم گردد و کف بعنان توبه زند و قدم در رکاب همت آورده بر
اسپ استغفار سوار بوده عزم بجزم کند و جمله معاصی را پس پشت انداخته رو بسوی قبله طاعات
و عبادات حق تعالی آرد دران وقت او را از مرشد کامل راه دیده جامع شریعت و طریقت که
مقتدای وقت باشد چاره نبود که خود را در پای سعادت خدمت باندازد و دست در دامن دولت
او بیاویزد تا از مکائد شیطانی و مکروهات نفسانی که راهزن سالکانند بیمن توجه او محفوظ ماند و در
معالجه امراض باطن خود بر حسب ارشاد او مشغول شود که تا وقتیکه همه امراض معنوی که صفات ذمیمه اند
مثل حسد و بخل و کبر و کینه و عجب و ریا و بغض و غیره دفع نشوند و بجائے آنها همه اوصاف حمیده چون
علم و حلم و سخا و تواضع و ذلت نفس و رضا و تسلیم و غیره کم خوردن کم خفتن کم گفتن کم با خلق بودن

[illegible]

حاصل نشود و استمداد و وصول الی الله میسر نیاید لهذا صحبت مرشد ضرور و اتباع او ضرور افتاد چنانکه در قرآن
نیز مذکور باشد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و قوله تعالی
واتبع سبیل من اناب الیّ هر دو جا امر ست و امر مقتضی وجوب ست و پوشیده نیست
که بایشان صادق و صادقان منیب همین قوم اند و بیعت و صحبت سنت ست فعل رسول الله
صلی الله علیه و سلم و آله و اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین قوله تعالی ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله ایضا اذ یبایعونک تحت الشجرة ایضا فرموده اند الشیخ فی قومه
کالنبی فی امته و نیز مقتدیان دین فرموده اند من اراد ان یجلس
مع الله فلیجلس مع اهل التصوف چنانکه آنجا صحبت نبی ضرورست اینجا نیز ازان شیخ بودن
ضرور بود لاریب و بلاشبه پس اگر در نظر شیخ کامل بوده کار بفرمان او کند و جائی اختیار
و اراده خود بدست اختیار مرشد دهد امید قوی ست که زود بمنزل مقصود برسد انشاء الله
تعالی تنبیه در طریق سلوک مجمل تحریر می آید مفصل در وقت سلوک واضح خواهد شد
بدانکه طریق سلوک الی الله بی نهایت اند زیرا که طبائع طالبان راه حق مختلف می باشد و شیخ
که طبیب دل ست موافق مرض مرید علاج می فرماید لهذا فرموده اند الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق
اما سه طریق ازان طریق قریب تر اند اول طریق اخیار ست و آن بکثرت صوم و
صلوة و تلاوت قرآن شریف و حج و جهاد وغیره ست و روندگان این راه در زمان طویل
بمقصود رسند دوم اصحاب مجاهدات و ریاضات اند که جهد در تبدیل
اخلاق ذمیمه بحمیده می کنند این طریق ابرار ست پس واصل می شوند ازین راه اکثر ازان ها
سوم اصحاب شطاریه اند که از ریاضت بگریزند و از صحبت خلق پرهیزند کار ایشان جز در
اشتیاق و شوق و ذکر و فکر و شکر نباشد و اصل نمی شوند ازین طریق اکثر ازانها اکثریت بتزکیه نفس و تصفیه
قلب و تجلیه روح مشغول باشند کشف و کرامات را هیچ نخرند غیر استغناست موتوا قبل
ان تموتوا مقصود ایشان باشد و این طریق ازان دو طریق اقرب الطریق الی الله ست وصول

این طریقه شطاریه ده چیز فرموده اند اول توبه وآن بیرون آمدن است از همه مطلوبات ما سوا الله
چنانکه وقت ثبوت باشد دوم زهد وآن ترک کردن است دنیا و مافیها را چنانکه وقت موت باشد
سوم توکل وآن ترک کردن است اسباب ظاهری را چنانکه وقت موت باشد چهارم
قناعت وآن ترک کردن است شهوات وخواهشات نفسانیه را چنانکه وقت موت باشد پنجم عزلت
وآن انقطاع وگریختن است از خلق چنانکه وقت موت باشد ششم توجه الی الله واعراض از ما سوا الله
است چنانکه وقت موت بود پس باقی نماند کدام مطلوب ومحبوب ومقصود جز الله جل شانه هفتم
صبر وآن ترک کردن است حظوظ نفسانیه را از مجاهده چنانکه وقت موت بغیر مجاهده ترک کند هشتم
رضا وآن ترک کردن است رضاء نفس خود بدخول رضاء حق تعالی وتسلیم کردن خود را باحکام ازلی
حق تعالی چنانکه وقت موت بود نهم ذکر وآن ترک کردن است ذکر غیر الله چنانکه وقت موت دهم
مراقبه وآن ترک کردن است حول وقوت خود چنانکه وقت موت پس طالب را باید که اول تزکیه نفس
نماید از صفات ذمیمه بشریه که از لوازم حیوانی وعنصریت بر آید وبعد از آن اوصاف حمیده
پیدا سازد ودل را از کدورات غیر الله پاک وصاف نماید تا لیاقت وصول الی الله حاصل آید

فصل در بیان طریق بیعت

پیر شخصی را که ارادت بیعت دارد پیش خود دو زانو باادب بنشاند اول خطبه خواند یعنی
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهٗ وَنَسْتَعِيْنُهٗ وَنَسْتَغْفِرُهٗ وَنَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا
مَنْ يَّهْدِهِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهٗ وَمَنْ يُّضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهٗ وَنَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ
لَهٗ وَنَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوْا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ
وَجَاهِدُوْا فِيْ سَبِيْلِهٖ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ اِنَّ الَّذِيْنَ يُبَايِعُوْنَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُوْنَ اللّٰهَ خواند پس پیر
خود بدست مرید دهد وبخواند يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ فَمَنْ نَّكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهٖ وَمَنْ اَوْفٰى
بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا وَنَفَعَنَا اللّٰهُ وَاِيَّاكُمْ بَارَكَ اللّٰهُ لَنَا وَلَكُمْ
واگر مرید عورت باشد گوشه چادر یا عمامه یا رومال بدست او دهد وگوید مرید را که بگو بیزار گشتم

از ہمہ ادیان شرکیہ و کفریہ و آنچہ درانہا است و ایمان آوردم باللہ و رسول او و قبول کردم دین اسلام را و آنچہ دوست و توبہ کردم و بیرون آمدم از جملہ معاصی و داخل شدم در زمرۂ مطیعان حقتعالیٰ و ترک کردم دنیا و ما فیہا را برای رضای مولی و بگوید رَضِیْتُ بِاللّٰہِ رَبًّا وَّ بِالْاِسْلَامِ دِیْنًا وَّ بِمُحَمَّدٍ نَّبِیًّا صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ و بگوید اَشْہَدُ اَنْ لَّا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ وَاَشْہَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُہٗ وَرَسُوْلُہٗ بعدہ بگوید کہ بیعت کردم بر دست فلان و نام پیر خود گیرد و خیبا کردم سلسلہ فلان و دعا کند کہ خداوندا فیض و برکت بزرگان این سلسلہ نصیب ما کن و در زمرۂ ایشان برانگیز بعد از آن مرشد طریق ذکر بمناسبت استعداد و قابلیت او تلقین فرماید و از آداب سلوک اطلاع نماید و توجہ بر حال او مرعی دارد و بہ تحصیل مسائل فقہ ضروریہ و بہ تصحیح عقائد اہل سنت و جماعت تاکید کند و ترغیب و تحریض بر اتباع شرع شریف نماید کہ بی این وصول مطلوب مشکل است و ارشاد فرماید کہ مکاشفات و ارادات خلاف شرع را اعتبار نسازد و بر اوامر شریعت مستقیم باشد و از ممنوعات او بپرہیزد و از لقمہ حرام و مشتبہ احتیاط کند و احکام شریعت را بر ہمہ امور مقدم دارد

باب اول در بیان اذکار و اشغال و مراقبات حضرات چشتیہ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین

فصل اول در بیان ارشاد تلقین ذکر

بعد آنکہ پیر بعد از ادای ختم و فاتحہ بارواح مشائخ طریقہ مرید را حکم کند کہ سہ روز متواتر روزہ دارد و درین روزہا کثرت کلمہ تہلیل و استغفار و درود کند مگر کم از ہزار گان باز بگوید روز سیوم مرید را آخر شب یا بعد نماز صبح و یا بعد نماز عصر لیکن اول اولی است پیش مرشد بیاید تا مرشد او را در خلوتے کہ در آنجا بجز پیر و مرید دیگر نباشند زیرا کہ تلقین مرشد اسرار حق است و ہر طالب مخصوص باسراری باشند پیش خود بادب دو زانو نشاند اول مرید را توجہ دہد تا تخم ذکر و جذب باطن در نشیند و ذکر بحظ تمام قبول نماید و طریقہ توجہ اینست کہ مرشد خود را از ہمہ خیال خالی کردہ دل خود را با دل مرید

مقابل کند و ضرب اسم ذات بخیال بر دل او زند و تصور نماید که کیفیت ذکر اسم و جذب و شوق از دل
من بدل مرید میرود و سرایت میکند باندازه صد و یکدم او را توجه دهد تا حرارت ذکر و جذب در باطن او
سرایت کند و دلش متحرک بذکر گردد و بعد ازان هر ذکری که ملائم حال مرید و استعداد او باشد ارشاد
فرماید و مرید بارشاد مرشد با ذکر مشغول شود و از اظهار اسرار بپرهیزد تا ثمر انوار و اسرار شود
طریق دیگر نیست که یکبار مرشد بگوید و مرید بشنود باز مرید گوید و مرشد بشنود همچنین بار تکرار کنند
بعد ازان مرشد بگوید آنچه ما را از پیران رسیده ترا دادیم و مرید گوید قبول کردم بعد ازان حکم کند که در خلوت
تنگ و تاریک که دران فقط قیام و قعود و غلطیدن تواند و از امتناع خالی باشد و از شور و شغب دور شود
با طهارت کامل چار زانو یعنی مربع بنشیند و پشت راست دارد و چشم بند نماید و هر دو دست بر زانو نهد
و انگشتان کشاده دارد تا نقش لفظ اسم پدید آید و نر انگشت پای راست را بر رگ کیماس نهد
و رگ کیماس رگی ست که در باطن زانوی چپ ست و مربوط بباطن قلب ست بعده این دعا
سه بار بخواند یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْئَلُكَ اَنْ تُحْیِیَ قَلْبِیْ بِنُوْرِ مَعْرِفَتِكَ اَبَدًا اَبَدًا یَا اَللّٰهُ یَا
اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ بحضور قلب و تصور معنی بعد ازان بطریق محاسبه و مجاهده بذکر یا فکر و ملاحظه و واسطه یا توجه
اتم و قوت و شدت جهریه یا خفیه یا آنچه ذوق و انبساط دست دهد و لذت ذکر او را میسر باید
مشغول شود و اگر خطرهٔ غیر درآید بمشاهدهٔ جمال مرشد آن خطره را رفع سازد و باز بذکر مشغول شود
تا تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح حاصل آید و خطرات و وساوس ما سوا الله محو گردد و اثر خشوع
و خضوع در قلب ذاکر ظاهر شود و اثر ذکر در تمام اعضا و رگها و گوشت و پوست و خون و استخوان و
مغز درآید و ذکر هیچ گیر شود و ثمر مکاشفات و انوار و ارادات غیبی گردد و حقیقت اشیا بر او منکشف
گردد و بعالم ارواح ملاقات شود و ذکر حقیقی و شهود حق درین مقام منتج گردد ۰۰ ۰۰ ۰۰

فائده

بدانکه چون دل بذکر الله متحرک گردد و ذکر از زبان دل مسموع شود آن حرکت از دل در جسم پراگنده گردد
و صوت انتشار آن بود که اول حرکت عضوی چنانکه حرکت در قلب او بود ازان عضو مفهوم گردد پس باید

که بآن نشود چه توجه بقلب و بار گاه دست گاه پای گاه سر بی آنکه قصد کند متحرک گردد بلکه تمام عالم
را در حرکت یابد و چون نور ذکر منتشر گردد در اندک زمانه تمام اطراف بدن را محیط شود و از سر تا ناخن
پا بذکر معمور گردد و احوال الهامی مختلف روی نماید گاه گریان و گاه خندان و گاه افسرده گاه حیران
گاه پریشان اما هیچ ملتفت نشود و مشغول بذکر یا فکر که مقصود اصل است باشد بامداد الهی چنان
شود که بیک مرتبه از تمام بدن ذکر آمد شنود و همه اعضا با دل موافقت نمایند و بیک
صورت و آواز درین حال غلبه کرد بعضی اعضا زیاده و در بعضی کم بود و گاه غلبه در جمیع اجزا
متساوی باشد درین وقت لذت بیشتر یابد و این کیفیت را در اصطلاح قوم سلطان الاذکار
میگویند و اگر آواز ذکر بگوش خود استماع نماید و آنچه مشهور است که چون ذکر غلبه کند آواز ذکر
آن غیر هم میشنوند غلط عام است پس ذکر دل ذاکر هم سالک تواند شنید و بس و گروهی که
بر آنند که آواز ذکر غیر آواز دور و نزدیک حسب مراتب ذاکرین سامعین تواند شنید الحاصل اثر
در بیان ذکر بدانکه ذکر آن را گویند که بیاد الهی جمیع غیر الله را فراموش سازد و بحضور قلب
قرب و معیت حق تعالی چنانکه فرمود أَنَا مَعَ عَبْدِي إِذَا ذَكَرَنِي وَتَحَرَّكَتْ بِي شَفَتَاهُ وَأَنَا
جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي حاصل آید بحکم سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا با توجه و فکر تمام چندان مشغول و
مستغرق بذکر گردد که از خود بیهوش بود و در زمره الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا
وَعَلَى جُنُوبِهِمْ داخل شود و ذکر حیات گردد و بدانکه ذکر بر اقسام است و مقصود از
ذکر حصول مذکور است بحضور قلب پس هر عملی و فعلی که از آن حصول مطلوب است هم
ذکر است کلمه باشد یا نماز یا تلاوت قرآن یا درود یا ادعیه که مطابق قرآن و حدیث باشد و یا
دیگر عبادات و یا بعبارات دیگر که بملاحظه معنی آن یافت مذکور و مطلوب است آن هم جمله
ذکر است و آن حصول مذکور بی فنا ذاکر حاصل نمی شود پس طالب را باید که در ذکر الله سبحانه
چنان مستغرق شود که غیر حق و خود را فراموش سازد که وصول الی الله بدون نفی ماسوا الله
ممکن نیست چون باین مرتبه رسد زهد و تقوی و توکل و عزلت و قناعت و صبر و تسلیم و رضا

وغیرہ بی قصد حاصل آید و از نتیجۂ این ذکر بر قلب ذاکر انوار تجلیات ظاهر شود که در ظهور آن حواس خمسه سالک مستور گردو نه ذاکر ماند و نه ذکر و ذاکر مذکور گردد و ذکر ذکر حق شود شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ **فائدہ** پس باید دانست که اکثر مشایخ اول مرید را بحکم فضل الذکر لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ذکر نفی و اثبات تلقین فرمایند و این ذکر را مراتب اند که بقلم می آیند در **بیان مراتب ذکر** بدانکه ذکر چهار نوعست ذکر ناسوتی چون لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و ذکر ملکوتی چون اِلَّا اللّٰهُ و ذکر جبروتی چون لفظ اسم ذات یعنی اللّٰهُ و ذکر لاهوتی هو هو و نیز ذکر زبان را ناسوتی و ذکر دل را ملکوتی و ذکر روح را جبروتی و ذکر سر را لاهوتی میگویند و نیز ذکر زبان را ذکر جسمی و فکر را ذکر نفسی مراقبه را ذکر قلبی و مشاهده را ذکر روحی و معائنه را ذکر سری میگویند **فائدہ** یعنی ذاکر را باید که درین ذکر از نفی لَا اِلٰهَ همه موجودات را از نظر بردارد و از اثبات اِلَّا اللّٰهُ تمام اجزاء بدن خود را معمور سازد و بعد کمال این ذکر اثبات را هم محو کند که اثبات نیز نفی شود و نفی در نفی اثبات ذات است

فصل در بیان ذکر جهر نفی و اثبات مع دوازده تسبیح که معمول حضرات چشتیه است طریق ذکر دوازده تسبیح اینست بدانکه بعد نماز تهجد که دوازده رکعت بشش سلام اند و در هر رکعت بعد فاتحه سه بار سوره اخلاص می خوانند بعجز و زاری دست بر داشته این دعا را اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِیْ عَنْ غَیْرِكَ وَنَوِّرْ قَلْبِیْ بِنُوْرِ مَعْرِفَتِكَ اَبَدًا اَبَدًا یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ بحضور قلب سه بار یا پنج بار یا هفت بار تکرار نماید و توبه و استغفار و کلمه تمجید بطور مجزوه بخواند و لیست و یک بار اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ بگوید بعد این سه درود بر سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم بفرستد اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا حَبِیْبَ اللّٰهِ اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا نَبِیَّ اللّٰهِ سه بار بطریق عروج و نزول بخواند و جلسه مربع نشیند و از سر انگشت پای راست دوم انگشت که متصل آن است رگ کیماس که در باطن زانوی چپ است محکم بگیرد و پشت راست دارد و رو بقبله آرد و هر دو دست بر زانوها نهد و انگشتان را در حالت نفی بردارد که اشارت بر فنای غیر است و در اثبات فرود آرد که اشارت به ثبوت هستی مطلوب حقیقی است و خاطر را جمع کند

و حاضر دارد و ذکر را با حرمت و هیبت تعظیم شروع کند با حسن صوت و الحان خوش بعد از اعوذ و بسم الله جهلا

تمام سه بار کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ و یک بار کلمهٔ شهادت بخواند بعد ازان سر را بسر

زانوی چپ برده بجدی نگون سازد که پیشانی قریب زانوی چپ برسد و ازان جا بلفظ لَا اِلٰهَ را آغاز

کند و سر را بزانوی راست آورده دوره تمام بر کتف راست برساند و دم آن قدر دراز کند که ضرب

ثلاثه در یکدم در آید و سر و پشت و کمر برابر شود و اندک سر را جانب پشت کج کرده تصور کند که همه

خطرات ماسوا الله را پس پشت انداختم و بگذارد دم را و بلفظ اِلَّا اللّٰهُ ابزور و قوت بر فضای دل

که زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت واقع ست مانند گل صنوبر ضرب کند و تصور کند که عشق

درد الهی را بدل آوردم و در حالت نفی چشم را کشاده دارد و در حالت اثبات بند نماید و این نفی و

اثبات را بفکر ملاحظه و واسطه باین طریق مذکور دو صد بار بگوید و این ذکر را چهار ضربی نامند و درین

ذکر نه بار لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و هم بار مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ هم بگوید بعد ازان بطریق سابق سه کلمه طیب

و یک بار کلمه شهادت بگوید اما مبتدی در کلمه لَا اِلٰهَ لَا مَعْبُوْدَ و متوسط لَا مَقْصُوْدَ یا لَا مَطْلُوْبَ

و منتهی لَا مَوْجُوْدَ و همه اوست ملاحظه کند بعده لمحه و لمحه مراقب شود و تصور کند که فیضان از عرش

بسینه مومن می آید لیکن باید دانست که زانوی چپ مقام خطره شیطانی ست و زانوی راست

مقام خطره نفسانی و کتف راست مقام خطره ملکی ست و قلب مقام خطره رحمانی ست بزانوی چپ از

لَا اِلٰهَ نفی خطره شیطانی تصور کند و تا رسانیدنش بزانوی راست نفی خطره نفسانی تا رسیدنش

بر کتف راست نفی خطره ملکی تصور کند و بلفظ اِلَّا اللّٰه اثبات خطره رحمانی نماید و این مراتب را اگر مرید

عجمی باشد بهر زبان که او دانسته باشد تلقین فرماید طریق دیگر نفی و اثبات بدانکه در نفی خطرات

جداگانه گونه تفرقه باطن ست و مقصود کلی حضوری و جمعیت است پس مرشد را باید که نفی کلی

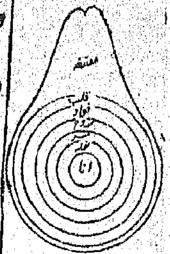
تلقین فرماید تا نفی خطرات یکبارگی حاصل آید چنانکه متاخرین این اختیار کرده اند یعنی کلمه

لا را از اندرون دل با شدت و قوت تمام بر کشیده و آنرا بکتف راست رساند و سر را مائل

به پشت کرده تصور کند که غیر الله را از دل برون آورده پس پشت انداختم و دم را گذاشته بلفظ

إِلَّا اللهُ بزور بر دل ضرب کند و ملاحظات اینجا همان ست که بیان کرده شد و در ذکر نفی و اثبات بهر طور
که باشد خواه بدون حبس و یا بحبس و خواه در ذکر جاروب خواه در ذکر اره وغیره بجز ذکر حدادی مربع می نشیند
و در باقی اذکار دو زانو نشستن اولی است **طریق ذکر اثبات مجرد** بدانکه پشت را راست کرده
و هر دو دست بر زانو نهاده جلسهٔ دو زانو بنشیند و سر را بجانب کتف راست برده لفظ إِلَّا اللهُ را
بشدت و قوت بر دل ضرب کند و در کلمه لَا إِلٰهَ ملاحظهٔ مفهوم و معنی لَا مَوْجُوْدَ لَيْسَ مَعَهُ غَيْرُهٗ
کند که مقصود نفی غیر در ملاحظه است این را چهار صد بار در یکدم بگوید و این ذکر را یک ضربی میگویند بعد
بعد ازان بطور سابق سه بار کلمهٔ طیبه و یک بار کلمهٔ شهادت بگوید و لمحه دلمحه بطور سابق مراقب باشد
طریق ذکر اسم ذات بعد ازان بحکم قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ ذکر اسم ذات دو لفظی یعنے اَللهُ باین
روش که اول حرف هائی لفظ اَللهُ را ضمه و ثانی هائی لفظ اللّٰه را ساکن کند یعنی جزم دهد پس هر دو
چشم بسته و سر را بجانب کتف راست آورده با ملاحظه سه صفات امهات لفظ اللّٰه جهراً اول
ضرب بر لطیفهٔ روح که زیر پستان راست واقع است زند و دیگر ضرب لفظ اَللهُ بر فضاء دل بزند طریق
دیگر آنکه هر دو ضرب بر دل زند این ذکر اسم ذات دو ضربی را ششصد مرتبه بگوید لیکن بار اَللهُ
و هم مرتبه یک اسم ازین اسما یعنی اَللهُ حَاضِرِیْ اَللهُ نَاظِرِیْ اَللهُ مَعِیْ بخواند باینطور که در عشره اول
اَللهُ حَاضِرِیْ و در دویم عشره اَللهُ نَاظِرِیْ و در سویم عشره اَللهُ مَعِیْ بگوید باز اَللهُ مَعِیْ
اَللهُ نَاظِرِیْ اَللهُ حَاضِرِیْ باز اَللهُ حَاضِرِیْ اَللهُ نَاظِرِیْ اَللهُ مَعِیْ
بطریق عروج و نزول بهر عشره خوانده باشد معه ملاحظهٔ معنی تا کیفیت و لذت ذکر و دفع غفلت و
خواب دست دهد بعد ازان بطور سابق کلمهٔ طیبه سه بار و کلمهٔ شهادت یکبار بگوید بعد ازان یکضربی
همان طور سر را بجانب کتف راست کج کرده لفظ اللّٰه را بر دل ضرب کند این را یکصد بار در یکدم بگوید
بعده سه بار کلمهٔ طیبه و یکبار کلمهٔ شهادت گفته درود و استغفار یازده یازده بار بخواند و فاتحه بارواح
مشائخ سلسله نقشبندیه بعد ازان مراقب شود هر قدر که تواند اگر در دل بچسپد و ذوق دست دهد فبها
و الا بهر ذکر یکه ذوق آید خواه جاروب خواه اره خواه حدادیه وغیره مشغول ماند تا نماز صبح و بعد نماز

اگر میسر آید در خدمت شیخ حاضر بوده اخذ توجه نماید والا در خلوت رفته بذکر و شغل و مراقبه و محاسبه مشغول شود و یا با برادران طریقت حلقه نموده بذکر جهر یا در مراقبه مشاغل گردد اما باید که کلمه الله را از کلمه اِلَّا الله بسیار و کلمه اِلَّا الله را از کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا الله بسیار گوید بعد فراغ از ذکر دست بر داشته دعا کند و فاتحه بارواح پیران و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و آله و صحابه اجمعین بخواند و نذر نماید ایضاً طریق دیگر ذکر نفی و اثبات بمناسبت هفت لطائف دل که اِنَّ فِی جَسَدِ اٰدَمَ مُضْغَةً وَفِی الْمُضْغَةِ قَلْبٌ وَفِی الْقَلْبِ فُؤَادٌ وَفِی الْفُؤَادِ رُوْحٌ وَفِی الرُّوْحِ سِرٌّ وَفِی السِّرِّ نُوْرٌ وَفِی النُّوْرِ اَنَا بیان یافته اند بقلم می آید بدانکه در ذکر نفی و اثبات نیز هفت مرتبه مقرر کرده اند که در هر درجه نفی و اثبات هست پس ذکر زبانی متعلق با جسام هست مرید را باید که باین ذکر چنان مشغول شود که غیر ذکر نماند و از هر حواس جز ذکر نیاید چون سالک باین مقام رسد از عالم اجسام ترقی کرده بمرتبه لطیفه قلب که نفس هست برسد و ذکر با فکر تعلق بلطیفه قلب دارد درین مرتبه بذکر لَا اِلٰهَ اِلَّا الله با فکر چنان مشغول شود که لَا اِلٰهَ که نافیه هست نفی شود و جز اثبات اِلَّا الله هیچ نماند اگر سالک باین مرتبه رسد از مقام نفس ترقی کرده بمرتبه دل رسیده باشد و ذکر دل اِلَّا الله هست اِلَّا الله را بحضور دل تصور کند و بدلائل خود را و صفات خود را بذات و صفات حق ربط داده بذکر اِلَّا الله چنان مشغول گردد که استثنا که در اِلَّا الله هست نیز نفی شود و بجز الله هیچ نماند چون سالک باین مقام بعد از خطره ملکوتی گذشته و مرتبه دل اعلی کرده بمرتبه روح برسد و ذکر روح اسم ذات است و الله ذات جامع جمیع صفات هست و الف و لام اشاره با فعال و اسماء و صفات هست و حرف ها در لفظ الله هست اشارت بذات هست پس سالک را باید که چندان تکرار اسم ذات مشغول شود که الف و لام که در الله هست نیز نفی شود جز هو هیچ نماند اگر سالک باین مرتبه رسد خود ذکر گردد و از مرتبه روح ترقی نموده بمرتبه سر رسیده باشد باز بذکر هو چندان مشغول شود که خود مذکور گردد و فنا در فنا عبارت ازین است و اگر باین مرتبه برسد بمقام بِیْ یَسْمَعُ وَبِیْ یُبْصِرُ رسد و خود نور گردد باز در یابد که لوازمه نور ظهور است باز ظهور کند بمقام عبدیت لَا اِلٰهَ اِلَّا الله مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ الله که مرتبه عبدیت مقام انتهای سالک است در ان مقام حقیقت عبدیت و معبودیت منکشوف شود باز در عبادت که حق عبادت است



مشغول شود و حفظ مراتب با وجه احسن بجای آرد و کمال اتباع شریعت نماید و بر مسند ارشاد جلوه گر
بوده طالبان حق را راه نما باشد و ولایت و مشیخت هر دو او را مسلم باشد **فائده** آگاه باد ای عزیز
هر چند در وصال محبوب بی اشتیاق غالب و لذت بیشتر و هر که طلب و انه و همت شیرانه دارد و در طلب
استوار قدم باشد نا امید نشود انشاء الله تعالی آخر کار اگر طالب صادق است شاهد مقصود رخ
خواهد نمود بمنه و کرمه **طریق ذکر پاس انفاس** باید که بیدار و هوشیار باشد بر انفاس خود و
دل هرگز صاف نشود از کدورت نفسانی تا مد پاس انفاس نکند و پاس انفاس اینست که
مکان و زمان ادریابد یعنی در برآمدن نفس و فرو رفتن نفس طالب اگر باشد خواه بذکر جلی خواه بذکر خفی
پس وقت برآمدن دم لا اله گوید و وقت فرو رفتن الا الله گوید اما در ذکر خفی بدم ذاکر گردد و در بالا کشیدن
و فرو گذاشتن نظر بر ناف دارد و از انجا ذاکر گردد و دهن بسته بیحرکت زبان هم ذاکر بود و چندان
مشغول باشد که دم ذاکر گردد **طریق دیگر** آنکه لفظ الله بالا کشد و هو را فرو گذارد و ملاحظه کند
که همون اندرون همون برون ست یعنی هُوَ الظَّاهِرُ وَ هُوَ الْبَاطِنُ ملحوظ دارد این فکر را چندان ورزش
نماید که دم ذاکر شود و مستغرق بذکر گردد و ذکر حیات شود و بیداری و در خواب اگر باشد و پاس انفاس
حاصل آید و دل از ما سوا الله پاک و صاف و نورانی گردد لهذا این ذکر را جاروب قلب گویند زیرا که
دل را از همه کدورات و کثافات صاف گرداند و مثمر تجلیات واردات سازد **فائده** اگر مرید
ساده دل باشد و از کیفیت و لذت ذکر لذت گیر نگشته باشد باید که مرشد او را پیش خود زانو بزانو
بنشاند و بگوید که چشم را ببندد و سر نگون سازد و کمر کج کرده و سینه را پیش آورده مقابل شود و
مرشد انفاس او را احساس نماید وقت فرو بردن نفس مرید مرشد نفس خود را بر دم او بگذارد و وقت
برآوردن او دم را دم خود درکشد چون باین طور مشغول شود یکبارگی لرزه در بدن مرید یا نعره از وی
برآید و سر ذکر که اراده مرشد باشد جاری گردد **علاج دیگر مرید غبی** اگر مرید بسیار غبی
باشد و هیچ ذکر در وی تاثیر نکند باید که مرشد او را ذکر اسم منزلی او تعلیم نماید و صورت دریافت
اسم منزلی او اینست که مرشد او را در خلوت پیش خود بنشاند و اسمی از اسمای حسنی گرفته بهمت تمام

و بعضی الله حی یا قیوم و بعضی هو الظاهر و الباطن و بعضی حی حق و بعضی یا حی یا حق و بعضی یا هو و بعضی هو هو کنند غرض طریق وصول الی الله بعدد انفاس خلائق است

بتوجه قلب بتصور آن اسم مذکور از قلب خود بر قلب بید ضرب کند چند ضرب همین طور بزند اگر ضرب اسم تاثیر کند فبها والا اسم دیگر از اسماء حسنی گرفته همین طور ضرب آن اسم از قلب خود بر قلب مرید بزند الغرض همین طور یک یک اسم را گرفته بعمل آرد ضرب اسمیکه بر وی تاثیر کند بداند که اسم مربی او همین است و نیز اسم اعظم همون است در حق آن پس آن اسم را بذکر سه ضربی یا چهار ضربی حکم کند تا ورزش نماید انشاء الله در چند عرصه ذکر او را برآید و انوار ذکر بر وی تابد بیان ذکر اسم ذات زبانی طالب را باید که با وجود ذکر پاس انفاس اسم ذات را زبانی نیز هر روز یک لکه و بست و پنجهزار بار که مرتبه نهایت است تکرار کند اگر نتواند بست و چهار هزار بار که مرتبه اوسط است بگوید و حکمت درین آن است که آدم در شب و روز بست و چهار هزار دم میگیرد پس گویا که بهر دم ذاکر گردید و در زمره قوله تعالی وَالذّٰكِرِيْنَ اللّٰهَ كَثِيْرًا وَّالذّٰكِرٰتِ داخل شد و الا نه کم از دوازده هزار بار که ادنی مرتبه ذکر این است بگوید و فائده درین ذکر آن است که ذکر لسانی میرساند ذاکر را بذکر قلب پس در حالت جمع زبان و دل بیشک ترتیب ازین ذکر بکمال است و این ترتیب در اکثر سلاسل است لیکن در سلسله نقشبندیه اختصار بر ذکر قلبی بجذب باطن میکنند و مبتدیان را همین ذکر شروع میکنانند

طریق ذکر اسم ذات معه ضربات بدانکه ذکر اسم ذات بر پنج اقسام است یک ضربی و دو ضربی و سه ضربی و چهار ضربی و آنکه در یک ضربی میکنند این است هر دو چشم را بسته و سر را بجانب کتف راست برده لفظ الله را جهرا بقوت بر دل ضرب زند و در دو ضربی اول بر روح دویم بر دل ضرب زند و در سه ضربی اول بزانوی راست دویم بزانوی چپ سویم بر دل و در چهار ضربی اول بزانوی راست دویم بر چپ سویم بر روح چهارم بر دل ضرب کند طریق دیگر از یک ضرب تا هفت ضربی میکنند خواه نشسته خواه ایستاده رو بقبله با دب تمام بعمل می آرند در یک ضربی بطور مذکور سر را بجانب کتف راست آورده لفظ الله بر دل ضرب کند و در دو ضربی اول بر روح دوم بر دل و در سه ضربی اول جانب چپ دویم جانب راست سویم بر دل و در چهار ضربی راست و چپ و پیش چهارم بر دل و در پنج ضربی راست و چپ و پیش و پس پنجم بر دل و در شش ضربی

له صورت تاثیر او آنکه جنبش یا رقت یا لرزه یا سرور در قلب او یا لرزه در تمام بدن پدید آید و غلبه کند که ضبط او نتواند کرد ۱۲

راست چپ پیش و پس بالا سوی آسمان ششم بر دل و در هفت ضربی راست چپ پیش پس تحت
فوق هفتم بر دل ضرب بزند و درین ضربات ملاحظه فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ دارد و مستغرق شود کیفیت
و لذت این ذکر ذاکر داند حاجت بیان نیست و اگر این فکر را با ملاحظه بکمال رساند و استغراق محو
رو نماید از در و دیوار و سنگ و شجر آواز ذکر مسموع شود و مضمون وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ
مکشوف گردد و بذکور رسد طریق دیگر چهار ضربی مستقبل قبله بنشیند و مصحف پیش دارد
یا قبر بزرگی پیش بود ضرب اول بر چپ دوم بر راست سوم بر مصحف یا بر قبر چهارم بر دل بزند و مستغرق
ذاکر گردد و درین ذکر کشف معانی قرآن و کشف قبور فرموده اند وَاللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَآءُ
طریق دیگر اسم ذات قلندری چون سالک خواهد که بمقام هویت رسد باید باین ذکر
مواظبت نماید و پیوسته در خلوت مشغول باشد باید که جلسه مربع نگاه دارد و سر را میان هر دو زانو
برد و بناف اللّٰه گفته سر را بر دارد و هر دو دست بر زانو سخت کرده هو را در خود ضرب کند همین طور
ذکر گوید و مشغول باشد تا موصوف بصفات اللّٰه گردد اکثر مشایخ رضوان اللّٰه علیهم در عمل آورده اند
طریق ذکر جاروب بدانکه لا اله را از زانوی چپ آغاز بده و سر را بر زانوی راست آورده
دور تمام بکتف راست رسانیده و اندک سر را بجانب پشت کج کرده ضرب الا اللّٰه بشدت بر دل زند و
دما دم ورزش نماید درین ذکر دو زانو بنشیند طریق ذکر حدادی بدانکه همان طور دم را بر کشیده
و دور کلمه لا اله را بکتف راست رسانیده بهر دو زانو ایستاده شود و هر دو دست بردارد و کلمه
الا اللّٰه را بقوت تمام بر دل ضرب زند و هر دو دست نیز بر زانوها بزند و بنشیند چنانکه حداد پتک
بدو دست بر آهن بقوت میزند همین طریق هر بار کشد تا ذوق دست دهد این ذکر از امام حدادی
منقول است حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره فرموده که بسند این ذکر حضرت شیخ
دامت برکاته این فقیر را بحضور خود مشرف فرموده اند چنان مشاهده و معائنه گشت که
بطاقت مردم نتواند الا بفضل اللّٰه و عونه طریق ذکر اره بدانکه دم را واژگون کرده بشدت
تمام کشیده و دور لا اله بکتف راست رسانیده اندکی سر را بجانب پشت مائل کرده ضرب

بر دل زند طریق دیگر ذکر اره چشم را بسته و زبان را بکام چسپانیده و دم را واژگون کرده لفظ الله را از ناف بشدت کشیده تا بکتف راست رسانیده ضرب لفظ هو بقوت بر دل بزند چنانکه درود گر اره بچوب میکشد دمادم نفس اندرون و آواز سخت جاری دارد و بملاحظه صفات امهات نگاه دارد و تصور کند که بر قلب اره می کشم و بجائی برادهٔ که از چوب وقت اره کشی می برآید ذرات نور صاف همراه هوا از دل میریزند و در تمام اعضاء بدن منتشر میشوند و از جسم برآمده تمام عالم را محیط بوده همراه وجود ذاکر وجود عالم را مستور و محو گردانیده اند درین ذکر چندان مستغرق شود که محویت کلی حاصل آید و مشاهده رو نماید و کیفیت این ذکر بقلم نمی گنجد هر که کند داند فائده بدانکه در اذکار جهریه تقلیل غذا چندان نکند که ضعف لاحق آید بلکه ربع معده خالی گذاشتن کافی است استعمال روغن و مغزیات در خوراک از ضروریات است تا یبوست و خشکی و پریشانی در دماغ عارض نشود و ربط قلب با شیخ با اعتقاد و محبت و تعظیم تمام درین راه سلوک شرط مقدم و رکن اعظم است و مقصود از چندین اذکار همان ذکر دوام و حضور تمام است باید که خود را دائم ذاکر دارد و از کار بیهوده و از گفتار و اظهار نگیرد تا غذای دل و روح همان ذکر گردد و همواره مونس وی شود بیت کار کن کار بگذر از گفتار * کاندرین راه کار دارد کار *

فصل دوم در بیان اشغال ذکر باید دانست که دل دو سوراخ دارد یکی زیرین دوم بالا دروازهٔ بالا آنکه متصل بجسم است و دروازه زیرین علاقه بروح دارد چون ذاکر بذکر جهر با مدوشد و تحت و فوق مشغول شود بالا کشاده گردد اما دروازه فرودینه بذکر خفی که مراد بحبس دم است مفتوح میگردد و حبس دم در ذکر اصل الاصول است و شرط کرده اند این ا حضرات چشتیه و قادریه لیکن حضرات نقشبندیه شرط نکرده اند منکر آن و تو نیز نیستند و فائده ها درین بسیار اند زیاده تر آنکه حرارت در باطن پیدا آید و وسوسات اندرونی گداخته شوند و عروق که متصل بدل اند چربی بسیار دارند و بواسطه چربی خناس نهند و وسواس که بر دو دروازه دل گرفته مثل عنکبوت نشسته و پرده ها فرو هشته قرارگاه خود ساخته است بدان عروق تعلق میکند و خطرات و وسواس باطله در دل می اندازد چون دم بسته شود حرارت دم بآن چربی رسد گداز شود و صفائی دل

حاصل آید و خناس مقهور گردد **طریق دیگر برای دفع خطرات فاسده که در دل نشینند**
و دور نشوند بدانکه صورت خناس مثل اژدها است و خرطوم دارد و بر خرطوم خارهای پرزهر دارد
هرگاه که از مرید قصوری واقع شود و یا طعام از ناوجه میخورد خناس قوت گیرد و خرطوم پرزهر را
بر گرد دل میگرداند و آن زهر در دل او اثر میکند و سیاهی پیدا می آید پس چون مرید بعد توبه و
استغفار بپاس انفاس بذکر جلی و خفی مشغول میشود خناس ضعیف میگردد و دل صفائی پذیرد
فائده پس هرگاه که خطره سخت فاسد و بد عقیده در دل قرار گیرد و بهیچ وجه دور نشود
علاجش آنکه دم را از ناف کشیده در دل حبس کند و قرار دهد و کلمه لا اله را از دل بر آرد و تصور
کند که خناس که بر گرد دل حلقه کرده مثل مار نشسته است و مثل از مقراض لا اله گرفته میکشد و تا
بکتف رسانیده ضرب کلمه الا الله بر دل بشدت و قوت زند و خیال کند که صدمه ضرب الا الله
از دل بر سر خناس افتاده و پاش پاش شده و از اندرون بیرون افتاد همین طور کشاکش و دم
مشغول شود بعونه تعالی در اندک عرصه خطرهٔ فاسد دفع شود و خناس خطره دهنده هلاک گردد
و دل صاف مثل آئینه منور بنور ذکر شود درین ذکر ملاحظه و حبس دم شرط است و الا بی حبس
نیز فائده خواهد بخشید مگر دیر شرط است **طریق حبس نفی و اثبات** که آنرا شغل نفی و
اثبات گویند طریقش اینست که هر دو چشم بسته و زبان بکام چسپانیده اول دم را از ناف
کشیده در دل قرار دهد باز همان طور کلمه لا اله از زانوی چپ آغاز نموده بزانوی راست آورده تمام
بکتف راست رسانیده ضرب الا الله بر دل زند همین طور اول روز یک دم سه بار بر هر دم
مشغول شود بعد ازان هر روز درجه بدرجه یک یک زیاده کند و عدد وتر را که الله وتر یحب الوتر
نگاه دارد تا در باطن حرارت پیدا آید و وسوسات اندرونی گداز و خطرات دفع گرداند و خناس
بگریزد و حالات ظهور گیرند و چون کشش دم فوق المعتاد باشد خطره بندی و محویت دل
زود پیدا آید و حرارت در تمام اندام سرایت کند و ذکر در همه اعضا جاری شود و آتش عشق
مشتعل زند بعونه تعالی اما کشش دم را و خطره بندی را خلو معده از طعام و شراب شرط است

ف بدانکه در حبس ... بسیار ... نتیجه ... است ... با ... اما ممکن از دو چاره نبود اما باید که ... را از ... دور دارد و بخت را بکار برد ... تعالی ... وقت ... زبان ... ذکر ... و دل ... کند ... ارشاد الطالبین

خصوصاً ... ند [illegible] ده وغیره و حبس دم بعدم استعمال مبردات مثل آب و هوا سرد ضرورت
تا سرد ... ر [illegible] ز طعام حار پرهیز و سرا پرست که حرارت طبعی باشد یا عارضی بر اکثر
موجب ایجا [illegible] مرض میگردد و اعظم شرط آن است که درجه اوسط را نگاه دارد نه
چندان ... شکم [illegible] و نه غایت گرسنگی که ضعف آرد **طریق دیگر حبس نفی و اثبات**
آنکه باید که در خلوت [illegible] بنشیند و چشم بند نماید و از انگشت پاے راست و انگشت که متصل با
رگ کیماس را محکم بگیرد و هر دو دست بر زانو نهد بعده دم را از زیر ناف قبض کرده بجانب دل آورده
بام الدماغ قرار دهد و حرف لا را از ناف با فکر و ملاحظه بے حرکت لب و زبان از خیال کشیده و
بجانب سوے برده و حرف اِلٰہ را بدماغ رسانیده از دماغ بیرون دهد و لفظ الا الله بر فضاے
دل ضرب کند همین طور در یکدم پنج یا هفت بار گوید بعد ازان آهسته نفس براه روزن
بینی بگذارد وقت گذاشتن محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم گوید و چشم را بکشاید و ملاحظه
لا معبود الا الله کند و وقت گرفتن دم چشم بپوشند و تصور لا موجود الا الله کند و دم باهستگی قبض
کند و باهستگی گذارد و همین طور ده نفس هر روز بعمل آرد و هر دم یوماً فیوماً یک یک بار زیاده کند
حتی که در یکدم تا یکصد و بست و یک بار رساند آن زمان روزن دل بکشاید و از
نور مشاهده منور گردد بفضله تعالی **طریق شغل سه پایه و دوره چشتیه** شغل سه پایه
نسبت کرد با لفاظ الله سمیع الله بصیر الله علیم ذکر کند این شغل را حضرت چشتیه
سه پایه میگویند و اکثر اهل الله درین عمل مشغول گشته اند طریقش آنکه چهار زانو بنشیند و
فکر و تصور سلطاناً محموداً و سلطاناً نصیراً نگاه دارد و دم را حبس کرده از زیر ناف
بام الدماغ رساند چون دم بام الدماغ برسد الله سمیع گوید و فی یسمع تصور دارد و باز بر دل
الله بصیر گوید و فی یبصر تصور کند و باز بر ناف الله علیم گوید و فی یعلم تصور دارد و باز از زیر
بام الدماغ الله علیم و بر دل الله بصیر و بر ناف الله سمیع گوید این طریق عروج و نزول
کند مشغول شود چند آنکه در یکدم یکصد و یکبار شغل سه پایه مذکور گوید مشاهده لا یزال وی تمام

و شغل مذکور را در سلسلهٔ شطاریه به هشت رکنی نیز گویند از آن که تصور هشت چیز درین شغل
لابد باید هیبت برزخ و ذات و صفات و شد و مد و تحت و فوق ٭ می باید طالبان اکمل بنفس فوق و شوق
تفصیل حوالیکه درین شغل رو می نماید در قلم آوردن ادب نیست مگر سه حال درین شغل سه پایه ذاتی است
یکی قرب نوافل دوم قرب فرائض سوم نه قرب نوافل نه قرب فرائض بلکه عین عین سالک معاینه کند
که المعاینة رویة الله بلا حجاب بتعین عین فی ان ذات او هست فائده باید دانست که قرب دو قسم است
قرب نوافل و قرب فرائض اما قرب نوافل این ست که صفات بشریه سالک از وی زائل شوند و
صفات حق تعالی بر وی ظاهر آیند چنانچه زنده گرداند مرده را و بمیراند زنده را باذن الله تعالی
و به بیند از جمیع بدن خود و بشنود مسموعات او به بیند مبصرات را از بعید و علی هذا القیاس باقی
صفات سوا این و همین معنی فناء صفات بنده است بصفات حق تعالی و این ثمره نوافل است
و اما قرب فرائض پس آن عبارت ست از فناء عبد بالکلیه از شعور جمیع موجودات حتی که از نفس خود
نیز فانی شود بحیثیتی که باقی نمانده باشد در نظر سالک مگر وجود حق تعالی و این معنی فناء بنده است در ذات
او تعالی و این ثمرهٔ قرب فرائض ست طریق شغل سلطانا نصیرا از حضرات خواجه معین الدین
چشتی قدس سره منقول است که این شغل ثمرات بسیار دارد خصوصاً برای حفظه بندی تا عجیب
و غریب دارد طریقش آنکه وقت صبح با تمام رو بقبله دو زانو نشیند و دل را بهمت تمام جمع نموده نظر
هر دو چشم خود یا یک چشم بند نموده بچشم دیگر بر سر بینی خود دارد بی آنکه پلک بزند تا خطه نور متعین
یا مثل نور چراغ یا نور ستاره درخشان کند در آن چندان مشغول شود که مستغرق [illegible]
حال هر دو چشم [illegible] آب [illegible] شود [illegible]
[illegible] و تمام چهره شاغل پیش نظر در آید چنانکه در آینه می بیند [illegible] شاغل [illegible]
بی کیف و لطیف مشهود شود مذاق کیفیت حسب استعداد او [illegible] طریق شغل
سلطانا محمودا باید دانست که چنانکه در شغل سلطانا نصیرا سر بینی دارند درین شغل نظر
خود را در میان فوق هر دو ابروی خود میدارند درین شغل شاغل در نظرش آید چون [illegible] شود [illegible]

عالم بالا اطلاع یابد **طریق شغل سلطان الاذکار** بدانکه سالک در حجرهٔ تنگ و تاریک که
از شور و شغب دور باشد داخل شود و توبه و استغفار و اعوذ و بسم الله خواند و این دعا را سه بار
بحضور قلب و تصور معنی تکرار نماید اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی نُوْرًا وَاجْعَلْ لِی نُوْرًا وَاَعْظِمْ لِی نُوْرًا وَاجْعَلْنِی
نُوْرًا بعد از ان نشسته یا ایستاده یا غلطان بهر صورت که باشد بدن خود را بی اختیار و سبک گذارد و
مثل مرده انگارد و از سر تا قدم بهر بن موی وجود خود بجمیع همت متوجه شود و وقتیکه دم بالا کشد
اسم ذات یعنی الله و چون بیرون دهد هو تصور کند یعنی بداند که در آمد و رفت نفس از هر بن موی
الله هو جاریست و دران شغل چندان مستغرق شود که شعور از خود نماند و ملاحظه معنی هو الحی القیوم
کند بعونه تعالی در چند عرصه ذکر الله از هر بن موی جاری شود و مسموع گردد و مشمر انوار و تجلیات شود لیکن
مشغول بودن شرط است **طریق دیگر سلطان الاذکار** باید که حواس خمسه را از پنبه یا انگشتان
بند کرده دم را از زیر ناف کشیده بام الدماغ حبس کند و در آنجا بدل مدور برد و با ذکر قلبی اسم ذات از
قلب صنوبری در ضمن استماع آواز احدیت در تصور نقطهٔ درخشنده اندرون دل کند که محلش در ام الدماغ
است که آن را لطیفهٔ اخفی هم می گویند اشتغال ورزد تا آنکه این نقطه پهناور گردد بحدیکه تمام جسد منور
گردد بعده همه آفاق بلکه فرش تا عرش نور محض شود و دران نور صور پاکیزه از عالم ملائکه و حق پدید
چون این شغل بکمال خود رسد حقیقت سالک که متصرف در تمام افراد عالم است مشهور گردد و درین مقام
سالک را باید که صفات خود را صفات حق داند الله [illegible] من یشاء **طریق شغل سرمدی**
که آن را نحد و سلطان الاذکار میگویند بطریق معهود چشم و گوش را از انامل بند نماید
و حواس را جمع نموده تصور نماید که در دماغ آوازی مثل آواز افتادن آب از بالا بهم مسموع میگردد
بهمت تمام متوجه باستماع آن آواز باشد چنانکه گفت **بیت** در راه عشق وسوسهٔ اهرمن بسی است
هشدار گوش دل به پیام سروش دار مصرع و یک لحظه از و غافل نشود رفته رفته آن آواز قوت گیرد
تا آنکه بی بند کردن گوش هم غایب نشود و شور عالم او را مزاحمت نرساند بلکه آواز سرمدی
بر همه آوازها غالب باشد و درین مشغولی ذوق و شوق فرو گیرد که تحریر نیاید و چون ذکر [illegible]

سرایت کند تمام اندام مملو بآوازے باشد که صدا ایش مانند آواز در گنبد پدید می آید و این آواز
را صوت حسن هم می نامند چنانکه فرموده اند وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا
و گویند که همین آواز بود که موسی علیه السلام از شجر بتمامی بدن خود شنیده بودند و دلیل
ظهور وحی بران علیه السلام بود و اولیاء نیز باین آواز بالهام مشرف میشوند و عارفان ازین
آواز حق تعالی را یافته اند و بمداوم ذکر روز بروز صدا ذکر غالب میشود گاه گاه مثل سلسله
جرس می یابند چنانچه حافظ شیرازی بسوی این بشارت فرموده اند بیت کس ندانست
که منزلگه آن یار کجا هست ** این قدر هست که بانگ جرسی می آید ** و گاه گاه بانواع دیگر
می آید و چون غلبه ی بکمال رسد سلطان ذکر گردد و آواز رعد و صاعقه ظاهر شود و در تمام
اندام لرزه پیدا شود و محویت و بیخودی ظهور گیرد و گاه گاه انوار نمودار شوند مثل برق و ستاره
و ماه و آفتاب وغیره اما سالک را باید که ملتفت باین انوار نشود زیرا که مقصود اعلی
نور ذات هست که بی جهت بی کیفیت است

طریق شغل بساط

باید دانست که درام الدماغ نقطه ایست درخشان مثل آفتاب و آنرا دل مدور گویند و
صوفیه اخفی نیز می نامند و گویند که شغل بلا واسطه از سرور عالم صلی الله علیه وسلم بحضرت خواجه
معین الدین قدس سره رسیده بود و حضرت ایشان را به برکت این شغل معراج معنوی حاصل
شده بود و از همین جاست العلم نقطة طریقش آنکه چشم را بسته و زبان بکام چسپانید و دم را
بام الدماغ حبس کرده در آنجا گرده هوهو بصورت آفتاب درخشان برنگ سرخی سیاهی
و سرخی مائل مثل نقطه چشم تصور نماید و هم تصور کند که گرده مذکور منبسط بوده همه اعضا را
محیط شده است و گویا بدن سالک را محو ساخته وجود آن گرده هو که عین ذات بی جهت و
بے کیف است بجایش قائم گشته مصرع رفت او زمیان همین خدا ماند خدا همین حضرته

فنا را مسمی بروبیت و تجلی ذاتی و لاهوت محمدی گفته اند درین شغل اگر نور زرد و نیز در نظر آید نور نفس
و ناسوت است و اگر نور سرخ رنگ نماید نور ملکوت و اگر نور سبز نماید نور جبروت است و اگر نور سیاه
صرف سیاه است نور لاهوت است ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاۤءُ

فصل سویم در بیان مراقبات و انوار که در حالت مراقبه پیدا میشود طریق مراقبه

بدانکه چون طالب از انوار ذکر جهریه و خفیه منور گردد و ذکر در رگ و پوست سرایت کند و جمعیت
و محویت رو دهد مراقبات تلقین فرمایند و مراقبات بر اقسام اند هر انچه طالب را فائده بخشد و بمنزل
مقصود رساند بعمل آرد درینجا چند مراقبه بیان کرده می آید طریق مراقبه باید که بجانب صلوٰة سر را
بزانو نهاده و قلب را از جمیع ماسوا الله نگاهداشته بحضوریت حق سبحانه تعالی حاضر دارد اوّل
اعوذ و بسم الله خوانده سه بار اَللّٰهُ حَاضِرِیْ اَللّٰهُ نَاظِرِیْ اَللّٰهُ مَعِیْ بر زبان تکرار نموده بعده بتحسین
مراقبه برده بدل معنی آن ملاحظه کند و تصور نماید یعنی بداند که الله سبحانه تعالی حاضر و ناظر و با من است
و درین دانست چنان خوض نماید و مستغرق گردد که شعور از غیر حق بکلی برود تا از خود هم خبر نماند اگر
بطرفة العین این علم برود مراقبه نباشد در ابتدا ار حال بتکلف مراقبه شود رفته رفته بجایی رسد که
که باز داشتن ازان ممکن نباشد اما برین مرتبه تبدریج میسر ساند باید که تنگ نشده ترک ندهد مراقبه
دیگر بدانکه مرض دل سه چیز است تا بدان سبب بغیر حق مشغول است یکی حدیث النفس که
مدام بقصد و اختیار خود در دل حدیث میکند خواه در ملا خواه خلا دویم خطره که آن بغیر قصد
می آید و می رود سویم نظر بغیر یعنی علم با شیاء متکثره و اصل علاج آن مرض شغل باطن است و آن
بر انواع است باید که اسم ذات در مقام حدیث النفس و اسماء صفات الهیات در مقام خطره
بنشاند و نظر دل بر جمال مرشد که خاص مظهر اوست دارد مراقبه رویت اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ يَرٰى
با ملاحظه معنی صورت رویت حق تعالی خود را در ملاحظه دارد و بران مواظبت نماید تا وجدان
صورت ملکه گردد مراقبه معیت وَهُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ با ملاحظه معنی تصور نماید که او تعالی با من است
بهر حال و بهر جا در خلا و ملا دران مستغرق شود مراقبه قربیت نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ

بالاحظهٔ معنی تصور نماید که او سبحانه قریب است از من مین و دران محو شود مراقبه وحدت و همه اوست هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ بر زبان گفته با ملاحظهٔ معنی تصور کند که هیچ نیست مگر اوست و دران مستغرق شود مراقبه فنا كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَّيَبْقٰى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ با ملاحظه معنی صورت تقیینی فنا جمله موجودات و بقا آن ذات بی کیف تصور نماید و بچشم دل آن را ببیند و دران محو شود تا که این معنی بوجه احسن جلوه گر گردد و فنا وجود سالک و اضمحلال عقل و علم رو نماید و دیگر مراقبات بسیار اند مثل اَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ ايضا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيْبًا ايضا وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطٌ ايضا وَفِيْ اَنْفُسِكُمْ اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ ايضا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ ايضا مراقبه آیات و مراقبه جمیع اسماء حسنی وغیره حاصل آنکه هر کلمه و آیت کلام ربانی که دلالت بر توحید کند در تصور معنی آن چنان خوض کند و غرق شود که بجز ملاحظه آن هیچ نماند و دران مستغرق گردد همین مراقبه است مراقبه دیگر بعضے چشم کشاده نظر سوے بالا یا مقابله خود در هوا اندازند و دران کوشند که پلک نزنند و ازین شغل انوار پدید می آیند و آتش از پلک بخیزد و جمله اندام را بگیرد و عشق پیدا می آید و این را مراقبه هواًی نامند درین مراقبه بعضی اولیاء چشم در هوا انداخته سالها در عالم تحیر مانده اند مراقبه دیگر در حجره تنگ و تاریک چشم کشاده بر هوا در یک جا دارد انوار قدس بتابد و بحق برسد مراقبه بعضے صرف خاموش باشند و فکر میکنند که من نیم مگر اوست اگر درین معنی خوض کامل نماید بحکم آیه جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ انا وانت از دل برآید و این اقرب است مراقبه بعضے آن ذات را محض دریای آب صفا و روشن ملاحظه نمایند و وجود خود را قطرهٔ آن دریا و در آن مستغرق شوند مراقبه بعضے آن نور مطلق را دریای نور غیر متناهی تعبیر نمایند و خود را قطرهٔ نور مستهلک در ان دریای نور مراقبه بعضے آن را ظلمت محض قرار دهند و خود را ظل که در شب بجور مستهلک در ان بود دانند و امثال آنها این همه تمثلات و تصورات برای آن است که معقول با حساس عقول

عقول ضعیفه آید و آن راه بمقصود برد و الا ذات مطلق بی کیف و بیچون و بیچگون و بی شبه
و بی نمون پاک و منزه است ازین تصورات و تمثیلات و ادراکات تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا و مقصود و مطلوب از همه حیلها افنا هستی موهوم است که بر دیده
دل سالک حجاب از مشاهده وجود مطلق که حقیقت اوست گشته است چون بغلبه حال و
استغراق افنا خویش حاصل آید هر قدر که از خود رفت با حق پیوست پس حاصل آنکه
سالک را باید که هستی و افعال و صفات حق بیند و دران مستغرق شود تا حقیقت او
برو منکشف گردد و ره بمنزل مقصود برد فائده از اذکار جهریه و خفیه و سریه که بقلم آمد
چون بفضل الهی مرید ترقی کند و بکمال رسد مرتبه ذکر معنوی و حقیقی که آن را ذکر روحی
و سری و ذکر مشاهده و معاینه نامند ظهور کند و جمال مذکور روی نماید درین مقام
سالک از غلبه نور عظمت الهی بیهوش شود چون بهوش آید خود را عاجز و حقیر بیند و
طالب ترقی شود بعد ازان نور جمالی ظهور کند بغلبه آن نور حواس خمسه سالک
معطل گردند و آن نور را بغلبه دیده معنوی از دیده صوری مشاهده کند اگر آن
نور تجلی بر دل سالک قرار گیرد اراده و فعل سالک موافق اراده و فعل حق گردد بحکم
هر چه بیند از حق بیند و هر چه شنود از و شنود و هر چه داند از حق داند و هستی حق را
در جمیع اشیاء یابد و بسوی او شتابد این مرتبه قرب نوافل و مقام مشاهده است
و این را حدی نیست درین مرتبه اول نظر معرفت سالک از صنع بصانع ره
چون سالک باین مرتبه رسد بعد از کمال این مرتبه او را سالک مجذوب میگویند
و او مصداق این حال میگردد بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش
و بی یمشی و بی یعقل ما رأیت شیئا الا و رأیت الله فیه **بیت**

علم حق در علم صوفی گم شود * این سخن کی باور مردم شود * درین مرتبه بر دل
سالک گاه گاه انوار آن تجلی مثل اجسام ظهور میکند و آن سالک را نور حق داند اگر چه تجلی

حق دانسته است ... ان شاء الله تعالی

سالک قرار یابد و قیام نماید درین مرتبه دوم نظر معرفت سالک از صانع بصنع آید و تجلی ذاتی بر دل سالک وارد شود که دران تجلی آن نور را بی مانند و بی مثال بیند و هستی حق داند و حق را بی حجاب اشیاء مشاهده نماید و هر فعلی و صفتی که از وی یا از موجودات دیگر بظهور آید یقین داند و ملاحظه نماید که این افعال و صفات حق افعال و صفات او سبحانه اند از عالم ظاهر می آیند این مقام قرب فرائض هست چون باین مرتبه رسد بعد از کمال این مرتبه او را مجذوب سالک می گویند که صفات و هستی ذات حق را در همه اشیاء جلوه گر می بیند مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللهَ فِيهِ و این مشاهده را نهایتی و پایانی نیست اگر ازین مرتبه ترقی در ترقی کند و از فضل الهی تجلی ذاتی با جمیع صفات وارد گردد سالک دران تجلی ذات جمع مستغرق شود درین مرتبه سوم همه صانع بود هیچ صنع نماند اینجا ظهور أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ پیش آید و سر مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ بکشاید و جز هستی حق در وی هیچ نماند پس سالک فنا پذیرد كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ظهور گیرد حق باقی ماند همیشه الآن کما کان درینجا معائنه نماید که بچشم روح که نور ذاتی حق ست او را بی جهه بیند چنانکه رَأَيْتُ رَبِّي بِرَبِّي شاهد این معنی هست که سالک ذات را بنور ذات او تعالی معائنه کند و خود را در میان نیابد این را فنا گویند

بیان مراتب فنا

بدانکه فنا را درجات اند و در هر درجه او را حدی ست چنانکه ذکر را پنج درجه اند ذکر جسم ذکر نفس ذکر دل ذکر روح ذکر سر که ذکر آنها بالا گذشت فنا را نیز پنج درجه اند اول در مرتبه غلبه ذکر زبانی که آن را ذکر جسمی گویند فنا صفات ذمیمه که صفات نفس اماره ست در صفات حمیده که اوامر شرع شریف اند میشود دوم در مرتبه غلبه ذکر فکری که ذکر نفس است فنا خواهشات نفسانی که صفات نفس لوامه ست در خواهش ربانی می شود تا بر احکام طریقت استحکام یابد و طریق مکاشفه و الهام که مقام نفس ملهمه است منکشف گردد سوم در مرتبه غلبه ذکر قلبی که آن را مراقبه میگویند فنا افعال و اوصاف موجودات در افعال

واوصاف موجود مطلق میشود تا درحقیقت هر شی اثر وافعال حق ملاحظه نماید و طمینان قلبی که مقام
نفس مطمئنه است حاصل آید چهارم در مرتبه غلبه کردوح که آن را مشاهده گویند فنا کثرت در وحدت
حق میگردد تا بحدیکه در مشاهده او بجز ذات بحت حق هیچ نباشد این مرتبه مشاهده است پنجم در مرتبه غلبه کر
سری که آن را لذت اذکار و نفور از خلق و معاینه میگویند فناء ذات خود سالک در ذات مطلق
گردد این معاینه است و این را فناء سالک میگویند که خود را هیچ وجه از خود نیابد بعد ازان
چون یافت فنائیت هم نماند فناء الفناء گردد درین مرتبه باقی نماند علم نه ذات سالک را حق
و نه حقیقت لِي مَعَ اللهِ وَقْتٌ خبر ازین مقام دهد وَمَنْ رَانِي فَقَدْ رَاَى الْحَقَّ ازینجا
رو نماید بیت تو درین گم شو که توحید این بود * گم شدن گم کن که تفرید این بود
درین مرتبه سیر الی الله که مقصود سالک است و سیر فی الله که تصور سالک است تمام نموده
مطلب اصلی وصول یافته جمیع موجودات را از ظهور خود بداند یعنی هستی سالک بالکلیه نماند
اینجا حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی میفرمایند که تا غائب بودم او را می جستم و
خود را می یافتم اکنون سی سال است که خود را می جویم و او را می یابم اگر تجلی این مرتبه در تمام عمر
یک بار بر دل سالک وارد شود او را ولی میگویند اما این مرتبه گاه گاه رو نماید بعضی را در هفته یک ساعت
یا دو ساعت مانند یک مرتبه دو مرتبه وارد میشود و یا هر روز یک مرتبه دو مرتبه تا یک ساعت
و یا دو ساعت یا سه ساعت این فنائیت باقی ماند یا دو سه روز یا زیاده کم و این متعلق
باحوال عارفان است و هر یک را درینجا فهم و ادراک گذر نیارد ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَّشَاءُ پس هرگاه که او تعالی خواهد که سالک را ازین فنا ربقا دهد بنور ذاتی خود
او را باقی گرداند این مرتبه را جمع الجمع میگویند که محل حیرت کبری است و این را مقام
آخر گفته اند فائده بقا بالله رجوع الی البدایت یعنی در بدایت که در مرتبه تفرقه و ادراک
من حیث تعینات است نظر مبتدی بر غیر ظاهر بر مظاهر می افتد و این مقام موجب غفلت تمام
است و بعد از فنا و بیخودی خود و بر آمدن از قیود و تعینات و تشخصات رجوع بار باعتبار تعینات میکنند

[illegible] خضر مقام [illegible]

درین وقت نظر اول بر ظاهر کہ ذات مطلق است می افتد بعد ازان بنور آن ذات مظاہر تعینات و تشخصات را می بیند اگرچہ ہر دو مرتبہ باعتبار تعینات با یک دیگر شریک اند الموفق ظاہر ست کہ بیان کردہ شد پس عارف ہستی حق را در جمیع احوال و اوقات معاینہ کند ہیچ شے او را حجاب نشود از رویت حق و رویت حق مانع نگردد از رویت اشیاء زیرا کہ عارف بحقیقت انسانی خود کہ الوہیت ست رسیدہ ست چنانکہ الوہیت را وجوب امکان مساوی ہمچنان عارف کامل را حق از خلق و خلق از حق حجاب نشود وَمَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللّٰهَ مَعَهٗ و خلق را معدوم محض بیند حق را موجود مطلق و از علم حق خود را باید کہ مطلق بقید آمدہ ست و از تقییدات خود را عبد شناختہ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ گوید درین مرتبہ کہ مرتبہ عبدیت ست خلیفہ حق بودہ بندگان حق را بحق میرساند ظاہر عبد باطن حق بود اینمقام را برزخ البرازخ می گویند وجوب امکان درو باعتدال اند یکی بر دیگرے غالب نشود مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ و این حفظ مراتب مقام اہل تمکین و تلوین ست درین مرتبہ عارف متصرف عالم گردد سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ظہور پذیرد و صاحب اختیار باشد ہر تجلی حق را کہ خواہد بر وجود ظاہر سازد و بہر صفتے کہ خواہد متصف بودہ اثر آن صفات بظہور آرد درین مقام حال تابع سالک گردد زیرا کہ او متصف بصفات حق و متخلق باخلاق اللہ گردیدہ و جمال أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهٗ ظَاهِرَةً وَّبَاطِنَةً دیدہ و نور علیٰ نور شدہ و این راہ حدی و نہایتی و پایانی نیست بیت

ہیچ کس این در در او مان نیافت	ہیچ کس این راہ را پایان نیافت
ای برادر بے نہایت درگہیست	ہر چہ بروی میرسی بروی مایست

فائدہ پس طالب صادق را باید کہ شب و روز در ذکر زبانی و دلی جہراً و خفیۃً خلوتاً و جلوۃً چنان مشغول و مستغرق گردد کہ خود را و ذکر خود را فراموش سازد و محو گردد انشاء اللہ بعونہ تعالیٰ چندان انوار و اسرار الٰہی بر دل او کہ جلوہ گر شوند کہ در بیان نیایند و در اشراق آن انوار لذت جمال اندکور و تجلی حق بوصول انجامد و

وبمقصود رسد فائده مگر درین جا هوشیار و مراقب باید بود چنان نشود که بنور غیر مقصود مائل
شود و لذت گیرد و در خسارت افتد و از غیرت معشوقیت سوخته گردد اگرچه جلالی و جمالی
همه انوار حق اند غیری را گنجایش نیست اما فرق مقام و حفظ مراتب واجب است و در محموده
و مذمومه فرق ضرور و مناسب است والا خوف کفر و زندقه است نعوذ بالله منها بهر ا
علامت و آثار انوار محموده و غیر محموده باید دانست **بیان کیفیت انوار و آثار
محموده و غیر محموده** بدانکه چون قلب سالک بذکر حق جاری گردد و ذکر در جوارح او سرایت
کند و از ملوثات و کدورات ماسوا پاک و مصفا و منقا گردد و نسبتی و ربطی به روحانیت
حاصل آید ورود انوار شروع میشود گاه در خود یابد گاه در خارج از خود اما نوریکه در دل خود یابد
یا در سینه یا در سر یا در دست راست یا در دست چپ یابد و گاه در تمام بدن این همه انوار
محموده اند اما اگر در خارج از خود گاه از یمین گاه از جانب سر گاه از پیش پیدا شود این همه
بهتر است مگر التفات را نشاید بدانکه اگر نور متصل کتف راست بهر رنگی که باشد ظاهر شود نور
ملائک است و اگر نور سفید خالص است از کرام کاتبین است و اگر مردم سبز پوش و خوشتر
و یا بصورت دیگر پاکیزه ظاهر شوند ملائکه اند که برای حفاظت تو حاضر اند و اگر نور غیر متصل
از کتف راست یا برابر چشم راست پیدا شود آن نور مرشد است که رفیق راه است و اگر
نور از پیش ظاهر شود نور محمدیست که هادی راه مستقیم است صلی الله علیه وسلم و اگر نور متصل
از کتف چپ پیدا شود آن نور ملائک کاتب سیئه است و اگر نور بلا اتصال از کتف
چپ ظاهر شود بهر رنگی که باشد آن نور ابلیس است و نور دنیا هم میگویند علی هذا القیاس اگر
صورت یا آواز وغیره از چپ یا از پس باشد تلبیس ابلیس است بلاحول دفع کند و معوذتین
خوانده بدو التفات نکند و اگر نور از بالا یا از پس ظاهر شود نور ملائک است که محافظ تو اند و
اگر نور بلاجهت ظاهر شود و در خاطر دهشت آید و بعد از رفتن او ترجیح حضور در باطن نیاید
و آن نور ابلیس تلبیس است لاحول باید خواند و اگر بلاجهت ظاهر شود و بعد از رفتن او

حضور و لذت در باطن خود یابد و اشتیاق و طلب غالب و عشق زیاده گردد آن نور مطلوب است
رزقنا الله و ایاکم و اگر نور از بالا از ناف پیدا شود و رنگ آتش و دود دارد آن نور خناس است
وسواس فی تلبیس ابلیس است اعوذ باید خواند و اگر نور از درون سینه یا بالای دل یابد آن نور صفای
دل است و اگر نور از دل سرخ یا سفید زردی آمیز پیدا شود نور دل است و اگر خالص
سفید است آن نور روح است که در دل طالب تجلی کرده هستی خود را نموده و اگر نور از جانب
سر است آن نیز نور روح است و نوریکه بصورت آفتاب باشد آن نور هم در روح است و بعضی
آن را نور ذات گفته اما اگر از بالا است ذات است و اگر مقابل است نور روح است و اگر بصورت
قمر پیدا شود نور دل و نزد بعضی اگر مقابل است نور محمدیست صلی الله علیه وسلم و نوریکه از جانب
سلطانا محمودا و سلطانا نصیرا پیدا شود آن هم نور ذات است اما طالب باید که بهیچ این
انوار بجست نور مطلوب مشغول نشود و انشراح و لذت نگیرد بلکه در نور الهی هم ترقی جوید که
تجلیات الهی را انتهائی نیست و اگر تاریکی مثل سیاهی کاجل و گرد آن خط نورانی خفیف
شده مکدر پیدا شود آن نور نفی است اگر بسوی او متوجه نشود البته نفی حاصل آید آن مطلوب
است که از کدورت ماسوا مصفا گردد و در سیر تجلی آثاری و افعالی و صفاتی که انوار آنها
سفید و سبز و سرخ است محویت و فنای مطلق رو نماید چون باز بخویش آید درد و شوق و بیقراری
عشق در ترقی باشد و از سیر تجلی عروج نموده باقسام دیگر تجلیات بیاید و این کیفیت و حال
و انتقال همی آید بر هر که گذرد و انتهای کمال سیر عروجی تجلی ذاتی بر دل عارف جلوه فرماید
و آن نور تجلی ذاتی برنگ سیاهی مثل سیاهی چشم است و در آن فناء الفناء عارف است
بدانکه در ابتدای این تجلیات انوار عالم ناسوتی بمناسبت اوصاف زنگار زنگ بر دل سالک
ظهور گیرد و سالک نیز مثل آن انوار نور مجسم بوده در آن انوار سیر نماید پس سالک را باید که از
آنها لذت نگیرد و در آن مشغول نشود و آن را صنعت حق دانسته و بر آن تیغ لا کشیده بشوق
تمام متوجه بسوی صانع که مقصود و مطلوب است گردد از امداد الهی بتوجه مرشد سالک

باسمان رسد و در آنجا عجائب و غرائب سما و یه ملاحظه نماید و بارواح انبیاء و اولیاء و فرشتها ملاقات
نماید و ملائکه با اقسام اجسام یابد و همراه ملائکه ظاهر بر آسمان عروج کرده عجائبات آنها معائنه
نماید پس مرید را باید که در سیر آنهم متوجه نشود و بادرد و بیقراری عشق ترقی خواهد بامداد الهی از
توجه مرشد بر عرش و کرسی برسد کرسی را پر از نور عرش و عرش را مثل خورشید درخشان یابد از
نظارهٔ غرائبات آنجا چشم را منور سازد پس سالک را باید که در تماشا آن نیز لذت نگیرد و همه را در
تحت کشد و باشوق و درد عشق طالب ترقی گردد و دران مرتبه نفس مرید صفت عنصریه را
گذاشته صفت اطلاق پیدا کند مگر تاهم بران مطمئن نباید بود که هنوز خطره راه در پیش است
و از ملاحظهٔ گوناگون اوصاف حق آتش عشق او سبحانه تعالی در دل مرید غلبه کند و عقل و هوش
او را سوخته گرداند چون بخود آید بغلبهٔ شوق و اشتیاق باضطراب کلمات بیباکانه عاشقانه بر
دل راند و نداند که چه میگویم در آنحال از غلبه عشق از جمیع تعلقات ماسوا الله مجرد گردد و طلب و
اشتیاق و بیقراری رو بترقی آرد اگر امداد الهی شامل حال است مرید ازین تجلیات جهتی و
کیفیتی عروج کرده تجلی حقیقی بی کیف و کم یابد و دران محو و مستغرق گردد و از خود و ماسوا بیخبر
شود و بجز حق نه بیند و بیقین داند که حق است چون باز بخویش آید از فنا خود زیاده تر درد
اشتیاق وصال محبوب حقیقی در خود یابد و در سکر و نشهٔ آن حق را در نقیهٔ خود یافته کلمات منصورانه
بر زبان آورده نداند که چه میگویم و این تجلیات افعالی و صفاتی بودند بعد ازان از امداد الهی و توجه مرشد
با وجود درد و بیقراری عشق مرید بر و تجلی ذاتی مطلوب حقیقی جلوه فرماید درین مقام مرید چنان
از هستی خود در رود که علم فنائیت هم نماند و فناء الفنا پیش آید بعد ازین فنائیت بقائیت حقیقی
مرید را حاصل آید و حفظ مراتب و دید و خلافه حق یابد چنانکه مذکور شد باب دوم در بیان اذکار

و اشغال حضرت عالیه قادریه جیلانیه رحمة الله تعالی علیهم اجمعین فصل اول در بیان ذکر

بدانکه درین خاندان عالیه طالب را اول کلمه طیبه ربانی بجهر متوسط ارشاد فرمایند باین طریق که کلمه
لا اله را باید و شد از اندرون خود کشیده ضرب الا الله بر دل ضرب کند باین طور روز و شب در خلوت

ورزش نماید هر قدر که تواند تکرار نماید و در آخر صد بار محمد رسول الله یک بار بگوید و بهتر است
که یک هزار و یک صد و یازده بار در یک جلسه بگوید چون برین مزاولت نماید بعد چند اثر آن
که لذت ذکر و محویت و بیخودیست ظاهر شود بعد ازان طریق ذکر و اثبات تلقین نمایند باین طریق
که در خلوت رو بقبله با دب تمام دو زانو نشیند و هر دو چشم به بندد و لا نفی را از زیر ناف بقوت
و شدت بیرون آرد و دراز کشیدن تا بکتف راست رسانیده لفظ اله را از ام الدماغ بیرون
و بهر الا الله را بقوت بر فضای دل ضربت کند و از لا اله نفی معبودیته و مقصودیته و موجودیته
غیر الله ملاحظه نماید تا وجود غیر از بصیرت او منفی گردد و از کلمه الا الله اثبات وجود مطلق او تعالی نماید

طریق حبس نفی و اثبات

بدانکه نفس را از زیر ناف حبس کند و حرف لا را بملاحظه نفی
ماسوا از ناف بخیال بر آورده برابر پستان راست برده لفظ اله را از دماغ بیرون بهر الا الله
بر دل ضرب نماید و وقت گذاشتن نفس محمد رسول الله با آهستگی و نرمی بگوید و بسینه اشاره
کند روز اول سه بار بعد یک بار تسبیح زیاده کند تا دو صد و زیاده ازین برساند فائده
حبس سابق بیان کرده شد

طریق پاس انفاس

بدانکه وقت بر آمدن نفس لا اله
وقت فرو رفتن الا الله از دل بگوید

طریق اسم ذات با ضربات

بعده اسم ذات بضربات
ارشاد نمایند طریقش آنکه در یک ضربی لفظ مبارک الله را با شد و مد جهر بقوت تمام بر دل
ضرب زند بعده توقف کند تا دم قرار گیرد و باز بهمان طور ضرب زند همچنین معمول دارد و ورزش
نماید و در دو ضربی اسم ذات موصوف یک بار بر زانوی راست دیگر بر دل زند و در سه ضربی همان
اسم را یک ضرب بر زانوی راست و دیگر بر زانوی چپ سوم بر دل بشدت و جهر زند و در چهار
ضربی ضرب اول بر زانوی راست دوم چپ سوم در پیش خود چهارم بر دل زند لیکن در یک
ضربی و دو ضربی دو زانو و در سه ضربی و چهار ضربی جلسه مربع نشیند

فصل دوم در بیان اشتغال قادریه - طریق شغل اسم ذات خفیه

بعده ذکر اسم ذات خفیه فرمایند طریقش آنکه زبان را بکام چسپاند و بدل هر قدر که تواند بگوید

شب و روز همین تصور باشند تا پخته شود و بی تکلف جاری گردد و اگر پاس انفاس بذکر اسم ذات
نماید طریقش آنکه اسم ذات را بالا از ناف تصور نموده لفظ هو را بخیال دراز کرده از افلاک بگذراند
همین طور بهر دم اشتغال نماید و طریق ذکر اره که شغل مخصوص این خاندان هست بالا ذکر یافته
شغل سه برزخ اکبر و این چند نوع است اول آنکه حبس دم کرده نظر درمیان دو ابرو دارد
نوع دوم نظر درمیان هوا دارد نوع سوم چشم راست کشاده و چشم چپ بند کرده و بر سر بینی
راست بینی ملاحظه نور بی کیف وجود مطلق که منزه است از تقیدات نماید تا ظاهر گردد و فنای
حقیقی حاصل آید اما بشرطیکه هر نوع که عمل نماید پاک شوند و یقین آن کنند که هر چه می بینم
و می یابم مقصود من است ان شاء الله بمقصود خواهد رسید **شغل اسم ذات طریق**
شغل اسم ذات آنکه در پارچه کاغذ شکل قلب صنوبری برنگ سرخ یا نیلگون کشیده
و دران لفظ الله را بآب طلا یا نقره بنویسد و پیوسته نظر بران دارند تا آنکه نقش این اسم
در دل پیدا آید یا صورت وهمی را بر صفحه دل بنویسد و مدام متوجه بآن باشند تا غیب از حواس
پیدا آید **طریق شغل دوره قادریه** آنکه رو بقبله با دب دو زانو نشسته هر دو چشم بند نموده و
زبان بکام چسپانیده بحضور قلب تصور نماید یعنی بزبان دل الله سمیعٌ بملاحظه نور خط نورانی
از ناف بر آورده تا بوسط سینه که مقام لطیفه سر است رساند و از سینه الله بصیرٌ را بر آورده
تا بدماغ رساند و از ام الدماغ الله علیمٌ بر آورده تا بعرش رساند باز الله علیمٌ از عرش تا
بدماغ و الله بصیرٌ از دماغ تا بسینه و الله سمیعٌ از سینه تا بناف آرد این جمله یک دوره گردید بعده
باز از ناف شروع کند و چند مرتبه بطور مذکور بطریق عروج و نزول کرده باشد بعضی بزرگان
همراه این کلمات مذکوره الله قدیرٌ زیاده کنند برین تقدیر الله قدیرٌ را تا بآسمان چهارم برند و الله علیمٌ
را تا بعرش رسانند و دران جا چندی قرار کنند ثمرات و کیفیات این شغل بقلم نمی آید
هر که کند داند بعد از حصول ثمرات ذکر و شغل مراقبه تلقین فرمایند

فصل سوم در مراقبات قادریه

مراقبه مشتق از رقیب است و رقیب نگاهبان را گویند پس دل را از یاد ماسوا و خیال غیر حق
نگاهدارد طریقش آنکه هر آیت و کلمه که مراقبه آن منظور باشد آن آیت و کلمه را تلفظ نموده با
تمام ذوق و بذلت و حقارت خود رو بقبله بنشیند و دل را از ماسوا خالی نموده در تصور معنی
آن خوب خوض نماید چندانکه دران مستغرق گردد و اصل در مراقبه حدیث شریف سرور عالم صلی الله
علیه وسلم است یعنی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و از آیات
کلام الله شریف گویا که سر همه مراقبات است کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال
والاکرام طریقش آنکه ذات خود را مرده و بوسیده و خاکستر شده تصور نماید و داند که باد او را جا
بجا میبرد و داند و آسمان را شگافته و تمام عالم را برهم درهم چنانکه روز قیامت فانی خواهد شد
ملاحظه نماید و ذات مطلق الله تقدس و تعالی را موجود و باقی داند درین شغل مشغول باشد
تا وقتیکه نتیجه او که محویت و بیخودی است بوصول انجامد مراقبه دیگر الله نور السموات والارض
انوار الهی که در هر مکان و زمان موجود است چنانکه وجود هستی او که هر جا ثابت است ملاحظه نما
مستغرق گردد و همچنین مراقبه آیت ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم و ایضا
اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة
و دیگر کلمات مراقبه که سابق مذکور شده ازانجا گیرند پس هرگاه که ثمرات این مراقبات مترتب
شوند و کیفیات و انوار آنها مشهود گردد مراقبه توحید ارشاد فرمایند مراقبه توحید و آن بر
انواع است اول مراقبه توحید افعالی طریقش آنکه حرکات و سکنات تمام عالم را حرکات
و سکنات حق داند و فاعلان صوری را بمنزله آلات و حق را فاعل مطلق تصور نماید چون
بروجه کمال برین حالت ملازمت کنند ثمرات عجیبه و اخلاق پسندیده پیدا آید و خوب و زشت
در نظر شان یکسان گردد نظم مردان قفس هوا شکستند - از نیک و بد زمانه رستند
در بحر فنا چو غوطه خوردند - جز حق همه را وداع کردند ۰ دوم مراقبه توحید صفاتی است
و آن آنکه صفات خود و صفات موجودات را پرتوه صفات حق داند

و دران مستغرق گردد ثمرات آن نیز دربیان نمی آید مجمل آنکه صاحب این مراقبه خود را مصدر
کثرت که در عالم ست می بیند و صورتش آنکه بدن خود را فراخ و پهنا می یابد باین مرتبه که از
فرش تا عرش تمام عالم را درگرفته است و همه عالم را در خود می بیند و درین حالت کیفیت عالم
برو منکشف گردد و آن کشف او مطابق واقع باشد لیکن درین توقف نکند و قصد ازان
بانوار کند که حجاب ذات ست و گاه انوار رنگا رنگ ظهور گیرند و آنهم حجاب ذات بحت اند ازان
هم ترقی جوید و حجاب های انوار سخت تر اند بدرگاه الهی بعجز و انکسار استدعا نموده بنظر خیالے
ازان بگذرد و آخر این حجب جمالی ست لطیف بی لون که آن را بنسبت بیرنگی تعبیر نمایند آنجا
بیرنگاهے توقف می شود و بعضی آن را مقصود اصلی دانسته در آن مرتبه توقف میکنند و اگر امداد الهی
و جذبه غیبی شامل حال ست تمام حجاب طی شوند و بمرتبه معرفت ذات بحت بیچون برسد و
در انجا حالات عجائب و غرائب پیش آیند و این را سیر فی الله می گویند و این را پایانی نیست و این
مقام را نهایی سلوک و معرفت فرموده اند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ سوم مراقبه توحید ذاتی
که همه ذوات را حق داند و غیر او را موجود نداند محققان حال این مراقبه اسنع فرموده اند که فهم آن
بدون وجدان راست نیاید بطریق اجمال دائما دریخیال باشد بعنایت الهی رفته رفته بروجه کمال کشف
خواهد شد و در ابتدا احال بتفتیش و استیقان مشغول نشود فائده باید که در مراقبه بغایت بلا رست
مشق نماید تا حاصل آید که دل ازان بتکلف باز توان داشت بلکه دل ازان باز داشتن ممکن
نباشد و ازان حالتی و حضوری و محویت و نفی خود و عالم و اثبات حق پیدا آید و اگر یک لحظه موقوف
شود خوف هلاکت او باشد طریق کشف ارواح و ملائکه و هر روحے که باشد پس
طالب را باید که طرف راست گوید سُبُّوْحٌ و طرف چپ قُدُّوْسٌ و طرف آسمان رَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ و در دل
وَالرُّوْحِ ضرب کند هزار بار بگوید و توجه بمطلوب کند پس آن روح در بیداری یا در خواب
ملاقی شود و اگر دو هزار بار گوید زود بمقصود رسد ذکر برائے کشف آینده راست یا احد
چپ یا صمد بگوید هزار بار و نیز سر را بجانب کتف راست گردانیده یا حَیُّ و در دل

یا قَیُّوْمُ ضرب کند و برائے دفع بلا ہمین کنند ہزار بار **ذکر برائے شفائے مریض** در راست یا اَحَدُ در چپ یا صَمَدُ و طرف آسمان یا وِتْرُ و در دل یا فَرْدُ ہزار بار بگوید **ذکر برائے حصول امور مشکلہ و وقائع آیندہ** بعد تہجد ہزار بطرف راست یا حَیُّ و در چپ یا قَیُّوْمُ و بآسمان یا وَهَّابُ و در دل یا اَللّٰہُ ضرب کند و دعا کند **ذکر برای کشف قبور** اول بست و یکبار یا رَبُّ بگوید و بطرف آسمان یا رُوْحُ و بر قبر یا رُوْحُ و بر دل یا رُوْحَ الرُّوْحِ ضرب کند حال میت معلوم شود علانیہ یا در خواب **طریق دیگر** نزدیک قبر بنشیند اول فاتحہ بر میت خواند بعد ازان بطرف آسمان اِکْشِفْ لِیْ یَا نُوْرُ باز بر دل ضرب کند اِکْشِفْ لِیْ یَا نُوْرُ بعد بر قبر ضرب کند عَنْ حَالِہٖ و متوجہ بقلب شود **ذکر کشف روح مبارک صلی اللہ علیہ وسلم** صورت مثالیہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم را تصور نمودہ درود خواند بطرف راست یا اَحْمَدُ و چپ یا مُحَمَّدُ و در دل یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ ضرب کند ہزار بار بگوید علانیہ یا در خواب ازین دولت دیدار مبارک مشرف شود **ذکر برائے برآمدن حاجت** ہر مشکلے و مہمی و حاجتے کہ پیش آید اسمے از اسماء حسنے مطابق حاجت خود گرفتہ بذکر سہ ضربی مشغول شود مثلاً برائے کشایش رزق یا رَزَّاقُ و برای شفائی مریض یا شَافِیْ و برای حفظ موذیات یا حَفِیْظُ و برای گرسنگی یا صَمَدُ و برای دفع دشمن یا مُذِلُّ و برای دفع بلا و انشراح خاطر یا حَیُّ یا قَیُّوْمُ و علی ہذا القیاس

باب سوم

در اذکار و اشغال و مراقبات حضرات طریقۂ عالیہ نقشبندیہ رحمہم اللہ تعالیٰ

باید دانست کہ چون طالب صادق بتوفیق الٰہی متوسل بزرگی از بزرگان این سلسلہ عالیہ مے شود اول او را استخارہ فرمایند پس از دو حال خالی نباشد یا اجازت یا منع در صورت اجازت با مشغول شوند و الا جواب دہند کہ قسمتش بجائے دیگر است و نیز توجہ مرشد قائم مقام استخارہ می شود **طریق استخارہ** آنکہ بعد نماز عشا وضو تازہ کردہ صد و یک بار

أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ بصدق تمام بخواند بنیت
آنکه آنچه از من تقصیرات ظاهری و باطنی صادر شده از جمله توبه کردم و از سر نو مسلمان شدم بعده
دو رکعت نماز استخاره باین نیت که از حق تعالی می خواهم که بر اتباع شریعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم بوسیله مرشدم محکم دارد و دو رکعت در اول بعد فاتحه آیة الکرسی و در دوم با فاتحه قل
یا ایها الکافرون بخواند بخشوع و خضوع تمام ادا نماید و بگریه و زاری پردازد بعد سلام نماز صد و
یک بار کلمه تمجید خوانده و دست بر داشته دعا کند چون خواب غلبه کند بر زمین بخسپد و اگر
سفید و سبز ببیند اختیار دارد بعده آنچه در خواب اشارت شود از مرشد بیان کند و اگر در روز اول
بشارت نشود سه روز بکند و بر استخاره نظر بر قلب کند اگر قلب بر اعتقاد همچنان محکم است که
سابق بود همین بشارت است پس مرشد بعد اخذ بیعت او را تلقین ذکر اسم ذات بواسطه لطائف سته
نماید باین طریق که زبان را بکام چسپانیده هر دو چشم بند نماید و بزبان خیال از دل صنوبری بگوید
به هیکه این اسم را غیر ذات نداند و این حیثیت را بوسع خود در حال نشست و برخاست از
دست ندهد

بیان لطائف سته و طریق ذکر آنها

باید دانست که لطائف
شش اند یعنی شش موضع اند در جسم انسان که پر فیوض و پر انوار و مشتمل بسیار
برکات اند اول لطیفه قلبی که مقام او دو انگشت فروتر زیر پستان چپ است و نور
او سرخ است دوم لطیفه روحی که مقام او دو انگشت فروتر زیر پستان راست است
نور او سفید است سوم لطیفه نفس که موضع آن زیر ناف است و نور او زرد است چهارم
لطیفه سری مقام آن مابین سینه و نور او سبز است پنجم لطیفه خفی مقام آن بالا ابرو و نور
او نیلگون است ششم لطیفه اخفی محل آن ام الدماغ است و نور او سیاه است مثل
سیاهی چشم **فائده** بدانکه این لطائف شش گانه را به ترتیبی که مذکور شد بخوبی ذکر باید نمود
حتی که خود بر ذکر آنها واقف شود و مرشد بهمت تمام بالقاء آن ذکر در لطیفه مرید متوجه شود
و استدعا از حق نماید و مرید را بگوید که زبان را بکام چسپانیده از زبان قلب اسم ذات یعنی

زبان بگوید و خود بقوت و ہمت تمام توجه کند یعنی ذہن قلب خود را بر قلب مرید تصور نماید
و خطرهٔ غیر را آمدن ندهد و بجذبهٔ قلبی قلب مرید را بطرف خود کشد تا از اثر توجه او در لطیفهٔ مرید
جنبش پدید آید و ذکر جاری گردد و نور ذکر در دل مرید قوتی پیدا کند و نسبتی و حضوری
بمذکور تقدس و تعالی ظهور گیرد و باین حیثیت تا یک ساعت کم زیاده بحال مرید متوجه باشد
و ارواح متبرکه اکابر این سلسله را شامل حال خود دانسته این تصرف را از امداد و نشان
داند فائده بدانکه این دل صنوبری آشیانهٔ قلب حقیقی است که از عالم امر است مسمی بحقیقت
جامع و نیز چون مرید متوجه بقلب شود عادت الله جاریست که از مبداء فیض بواسطهٔ قلب حقیقی
فیض میرسد چون مشق لطیفهٔ قلبی باتمام رسد و فناء قلبی حاصل آید همین طور لطائف باقی را
جداگانه مشق نماید و فناء لطائف عبارت ازان است که دران لطیفه استغراق بهم رسد و
تکلف نماند و گاهی چنین باشد که مرید را در لطیفهٔ قلبی تجلیات رو میدهند اما باید که بوسع امکان
خود را مغلوب تجلی نسازد بلکه تنزیه او تعالی را بنظر قلبی متیقن خود سازد و درین لطیفهٔ قلبی
نفی و اثبات صغیر سفیر باید طریقش آنکه هر دو چشم و هر دو لب بند کرده دم را از ناف برآورده
در قلب حبس کند و کلمه لا را از ناف برآورده تا گلو رسانیده اِلٰه را از گلو تا لطیفهٔ روحی
فرود آورده ضرب اِلَّا الله بر قلب زند بحیثیتی که اثر ذکر بر همه لطائف برسد و ملاحظه نفی ما سوی
الله و اثبات ذات مطلق بی کیف کرده باشد اولا در یک دم سه بار بعد ازان درجه بدرجه برعایت عدد
طاق یک یک زیاده کرده باشد تا بیست و یکبار رساند و مدو شد نگاه دارد تا اثر ظاهر گردد
اگر اثر ظاهر نشود دلیل بی حاصلی است باز از سر نو شروع کند و اثر ذکر آنست که در وقت
نفی وجود بشری منفی گردد و در اثبات آثار جذبات الٰهی ظهور گیرد درین ذکر چندان
مشغول شود که مذکور بر دل ذاکر مستولی شود و نام معشوق هم فراموش کند و مستغرق
بجلوهٔ معشوق گردد **طریق شغل لطائف ستة** اینست که دم را از زیر ناف کشیده
بهمان لطیفه که شغل آن باید نمود قرار دهد و در ذکر اسم ذات الله الله با ملاحظهٔ معنی و نور آن مقام و واسطه

چندان کہ دست دہد مشغول شود و این اسم را غیر ذات نداند و ذکر این مقامات بدون حبس دم ہم می کنند و ذکر ہمان اسم ذات است **وطریق ذکر جاروب** این لطائف این است کہ دم را بشدت تمام بملاحظہ اسم ذات بدون حبس دم از ہمان لطیفہ کہ جاروب آن کنند کشیدہ باز ضرب ھُوَ بہمان لطیفہ زند چنانچہ اگر جاروب لطیفہ قلبی کند دم را بشدت تمام از قلب با ملاحظہ اسم ذات کشیدہ تا موضع روح رسانیدہ ضرب دم بملاحظہ ھُوَ باز بر دل بزند و ہمین طور جاروب ہاء دیگر لطائف ہستند در عمل آوردن شرط است **وطریق ذکر ارہ** این لطائف این است کہ دم بشدت تمام بملاحظہ اسم ذات از ہمان لطیفہ کہ ارہ او ورزش نماید و از گون کشیدہ باز ضرب ھُوَ یعنی بملاحظہ ھُوَ بہمان لطیفہ بزند چنانچہ در جاروب لطیفہ قلب گفتہ شد اما چون از مشق لطائف ستہ فراغ نماید و ملکہ حاصل آید بعدہ مرشد فرماید کہ جمع ہمت نمودہ متوجہ بہمہ لطائف یک مرتبہ شود و مرشد نیز توجہ نماید تا ہمہ لطائف بخوبی جاری شوند اگر در سیر لطائف چیزی از تجلیات وغیرہ پیش آید در آن متلذذ بودہ مستغنی نشود بلکہ طالب ترقی شود **فائدہ** بدانکہ در اصطلاح ایشان این سیر را سیر لطائف می گویند چون این سیر تمام شد سلطان الذکر فرمایند **طریق سلطان الاذکار** مرید را باید کہ از سر تا قدم متوجہ بہر بن موئے وجود خود شدہ ملاحظہ اسم ذات نماید و مرشد نیز بہمت تمام و کمال متوجہ بہمہ اجزاء مرید شود و این شغل را چندان کند کہ از ہر بن موئے بدن ذکر جاری گردد حتی کہ اگر خود را غافل سازد ممکن نباشد تا این جا اذکار متضمن بہ لطائف ستہ وغیرہ بودہ تمام شد چرا کہ نزد مشائخ این سلسلہ قطع این راہ جملہ ہفت قدم است پنج ازان از عالم امر کہ قلب و روح و سر و خفی و اخفی اند و دو از عالم خلق کہ نفس و قالب اند و قالب مرکب با ربعہ عناصر است درین صورت دہ لطیفہ شد شروع سلوک از قلب کہ از عالم امر است می کنانند نصف دائرہ گذشتہ اند از برائے ہمین اقرب است و لطائف قالب یعنی اربعہ عناصر را در ضمن لطیفہ نفس سلوک می فرمایند بعد ازان ذکر نفی و اثبات را ارشاد نمایند **بیان طریق نفی و اثبات** بدانکہ از قدیم بنا را این طریقہ و کمالات ولایت

برہمین ذکر است و ذکر اسم ذات در لطائف ستہ از تجویز قطب ربانی حضرت مجدد الف ثانی قدس
سرہ است **طریق شغل نفی و اثبات** آنکہ چشم را بستہ و زبان را بکام محکم نمودہ نفس را از
زیر ناف برآوردہ در دماغ قرار دہد و حرف لا را از ناف کشیدہ تا ام الدماغ رساند و از انجا الٰہ را
بجانب لطیفہ روحی فرود آوردہ ضرب الا اللہ بر دل بزند و از لا الٰہ نفی ماسوی اللہ تصور کند و از لفظ
الا اللہ اثبات ذاتی ملاحظہ نماید مبتدی لا معبود الا اللہ و متوسط لا مقصود الا اللہ و منتہی لا موجود
الا اللہ تصور کند و منتہای عدد در یک دم بست و یک بار است اگر از این شغل کہ بی تعلقی از ماسوا است در
دل پیدا آید شکر بجا آرد و الا نہ باز از سر نو شروع کند تا اثر حاصل آید طریق اذکار تکرار اسمی تمام شد
اکثر سلوک مشائخ نقشبندیہ تا باینجا است بعد از ان مراتب مراقبات و افکار کہ مذکور میشوند دل
مرید را فنا را فعالے کہ آن را مراقبہ توحید افعالی می گویند تلقین فرمایند **مراقبہ توحید
افعالی** طریقش آنکہ مرید افعال خود را و جمیع موجودات را مظہر افعال حق داند و در ہمہ اشیاء او را
فاعل مطلق تصور نماید فاعلیت غیر از نظر برخیزد بعدہ **مراقبہ فنا صفات** کہ آن را مراقبہ
توحید صفاتی می گویند ارشاد نماید یعنی ہمہ صفات خود را و صفات جمیع موجودات را در صفات
حق مستہلک داند حتی کہ مصداق حدیث قدسی كُنْتُ لَهُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ الخ گردد بعدہ **مراقبہ
فنا ذاتے** کہ آن را مراقبہ توحید ذاتی می گویند طریقش آنکہ مرید را باید کہ در اندرون قلب
حقیقے کہ سراسر نور است نظر انداختہ ذات خود را و ذات ہمہ موجودات را مظہر ذات حق داند
و ذات بی جہت و بی کیف را در آفاق و انفس یعنی در اندرون و بیرون خود حاضر داند و جز او کسی
را نہ بیند از این دانش گاہے غافل نشود اگر غفلت آید باز رجوع باین معنی شود تا آنکہ در نور مشاہدہ
اش مستغرق گردد و بجز ذات مطلق خود را و غیر خود را نیابد بدانکہ بعضے بزرگان برای تکمیل این
نسبت مراقبہ فوارہ می کنانند طریقش آنکہ حقیقت جامع را مثل آفتاب خیال کند و جمیع موجودات
را فوارہ تصور نماید کہ مقابلہ آن آفتاب اند و تمام فوارہ بنور واحد منور گردیدہ اند
در ان موجودات بجز یک نور نیست اگر این مراقبہ را بکمال رساند وجود مطلق را در جمیع افراد ساری

در جمیع افراد ساری دیده دیگری را موجود نه پندارد مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ
جز اینمقام است و تمام اشیاء را لغلبهٔ شهود احاطهٔ معیت او تعالی عین او تعالی یابد این ا
در اصطلاح این قوم توحید وجودی میگویند این ولایت متعلق بلطیفهٔ قلب است که از عالم
امر است و محیط همه اشیاء یعنی این ولایت از و منتج دو اگر همه اشیاء را از نظر انداخته و گم کرده
مشاهدهٔ جمال لایزال حق رو نمود این نسبت را توحید شهودی میگویند و این ولایت
علاقه بلطیفهٔ روح اعظم که محض نور است میدارد و این هر دو مرتبه ولایت خاصه اولیاء
است و درین مرتبه علم لدنی و مرتبهٔ قطبیت و ابدالیت وغیره امور دیگر حاصل میگردند
وَاللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَآءُ چون این نسبت بکمال رسد مرید را باید که برین تجلیات و مشاهدات لذ
یافته قرار نگیرد بلکه طالب ترقی شود اگرچه این هم کمال ولایت است اما درین مرتبه نوعی شرکت مفهوم
میشود تا وصول مطلوب حقیقی بی تلبیس اشیاء باشد بعده مرید را باید که بامداد توجه مرشد خود را از تجلیات
این تجلیات و مشاهدات و واردات اگرچه لطیف باشد و آنچه ذهن نشین است از حق باشد یا از
غیر حق خالی و صاف سازد و تلقین شد مراقبهٔ نایافت و وراء الورا مشغول شود مراقبهٔ نایافت
طریقش آنکه لطیفهٔ سری را از واردات مذکوره خالی ساخته نظر باطن بران دارد و حق تعالی را بتنزیه
تمام تصور نماید و هرچه در ذهن و خیال او باشد از همه پاک منزه بی جهت و بی کیف ادراک نماید تا هیچ
در نظر او غیر مطلوب نماند حتی که بجز نور یقین معلوم هیچ نماند همچنین تنزیه بلانهایت رساند و هیچ
جا قرار نگیرد بیت ای برادر بی نهایت درگهی ست - هرچه بروی میرسی بروی مایست
چون حاجت نفی نماند و آئینهٔ سری از توجهات و تصورات صاف و مصفا شد و بی جهتی بی
کیفی رو نمود مرتبهٔ نایافت و وراء الوراء و ولایت اخص که ولایت ملائک مقرب است بوصول
انجامید و این ولایت متعلق بلطیفهٔ سر است والله اعلم بیت هر کرا از فضل حق باشد مدد
این همه نعمای حق او را رسد + بدانکه چون مرید لطیفهٔ سری را از تجلیات اگرچه مشاهده باشد
خالی ساخت داخل دائرهٔ حقیقی شده لیکن چون از حقیقت آگاه نیست از باب جهل است لیس اگر

پس اگر امداد الهی و جذبه معنوی شامل حال است جمیع مراتب عنصری و نوری را طی کرده آید بعد از
تا یافت وراء الورا حقیقت نایافت که مرتبه ولایت اخص الخواص که ولایت انبیاء علیهم السلام است
روی نماید پس وصول این نسبت محض سعی در خلو متخیله باطنه من جهت حقیقت از یافت حق و غیر
حق است حاصل اینکه اول ولایت خاص اگرچه ولایت است لیکن درین ولایت وجود غیر
در نظر است یعنی تمیز در مظاهر و ظاهر باقی است پس این به نسبت مرتبه عالیه ایشان بوی شرک
می آید و در ولایت اخص اگرچه تنزیه است که جمیع مراتب ذاتیه و صفاتیه و کمالیه خود را مظهر ذات
و صفات و کمالات حق تعالی می بیند و بجز مظهریت او هیچ نمی یابد و تنزیه او میکند اما تنزیه
سائر الناس پیش تنزیه علو انبیاء علیهم السلام حکم تشبیه دارد پس دل را از تصور
غیبت که نزد ایشان غیر حق است و او تعالی از ملاحظه تنزیه غیر منزه و پاک است تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا از هر دو خیال خالی سازد و طالب ترقی شود تا تجلی بی کیفی و بی جهتی
بر دل مرید وارد میشود و تجلیات انوار قدم متجلی گردد هر چند خلو زیاده دخل در دائره این
ولایت بیشتر بعد ازان کمالات نبوت انبیا علیهم السلام است و حقیقت این مرتبه خارج از
تحریر و تقریر است اما محققان این قدر فرموده اند که اگرچه ولایت انبیا و نبوت ایشان هر دو
در دائره اصالت اند و هر دو از ظلیت خالی و مبرا لیکن این قدر هست که در ولایت وصول
بحقیقت صفات حضرت عزت جل شانه است و در نبوت وصول بحقیقت ذات بحت است
تفاوت مراتب استعداد دیگر چنانکه فرموده قوله تعالی تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
رزقنا الله چون این نسبت بکمال رسد ملاحظه نسیان برخیزد و بمقام حضور در حضور نور علی نور
رسد که مرتبه بقا بالله است

ذکر مراتب اذکار و اشغال علیه نقشبندیه

بطریق اجمال و اختصار بقلم آمده اگر به تفصیل باید از کتب ایشان مثل نسخه متبرکه انوار محمدی
مصنفه حضرت مولانا و استاذنا مولوی شیخ محمد فاروقی تھانوی سلمه الله تعالی
که خلیفه خاص حضرت مرشدم و هادیم قطب الاقطاب مولانا میانجیو نور محمد شاه جھنجھانوی اند

قدس الله سره باید جست اما در بیان اشتغال طریقه احمدیه حضرت شیخ عبد الاحد را مکاتیب اند از انجمله
مکتوبی مسمی بکحل الجواهر بغایت متین است و نیز طریق تحصیل مراتب سلوک این طریقه به تفصیل تمام
باحسن وجوه در رساله **انهار اربعه** مولفه حضرت شاه احمد سعید دهلوی رحمة الله علیه که
بغایت پسندیده ست مرقوم ست فقط اکنون بعضی کلمات مصطلحه حضرات نقشبندیه که
بنای این طریقه بران است بقلم می آید باید دانست و یاد باید داشت وان را پیشوای خود
باید ساخت و آن این ست هوش در دم. نظر بر قدم. سفر در وطن. خلوت در انجمن
یادکرد. بازگشت. نگهداشت. یادداشت. وقوف زمانی. وقوف عددی. وقوف قلبی.
یازده کلمه اند **هوش در دم** عبارت ازان ست که همیشه هوشیار و آگاه بر
نفس خود باید بود تا که دم بغفلت نه بر آید و این شغل دافع تفرقه نفسی ست **نظر بر قدم**
آنست که در آمد و رفت راه هر جا که باشد نظر بر پشت پا دارد تا نظر پراگنده نشود و جمعیت
اقرب باشد و در ابتداء دل تابع نظر ست و پریشانی نظر در دل تاثیر میکند و شاید نظر
بر قدم اشارت بسرعت سیر سالک بود در قطع مسافت هستی وطی عقبات خود پرستی
یعنی نظر او هر جا که منتهی شود فی الحال قدم بر آن نهد **سفر در وطن** آنست که سالک
در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات ذمیمه بصفات حمیده بر آید که معنی تخلقوا باخلاق
الله ست **خلوت در انجمن** آنست که بظاهر با خلق و بباطن با حق تعالی بود یعنی با همه حال
متوجه الی الله بوده باشد **یاد کرد** عبارت از ذکر لسانی و قلبی ست یعنی دور کردن غفلت
را بذکر حق تعالی **بازگشت** و آن این ست که هر باریکه ذاکر بزبان دل کلمه طیبه را گوید
در عقب آن هم بدل مناجات کند که الهی مقصود من توئی و رضای تو ترک کردم دنیا
و آخرت را برای تو عطا کن تمامی خود و وصول تمام بدرگاه خویش و این شرط عظیم است
در ذکر ازین غافل نشود **نگهداشت** مراد از مراقبه خاطر ست از خطره ما سوا الله چنانکه اگر
در یک دم صد بار کلمه طیبه گوید خاطر بغیر نرود بلکه از اسماء و صفات هم غافل بوده حدیث

مجرده را و ورا الورا منظور نظر داشته باشد **یادداشت** عبارت از متوجه بودن بحق تعالی
است بدوام و بهر حال بر سبیل ذوق و بعضی گفته اند که حضور بی غیبت است و نزد اهل تحقیق
استیلاء شهود حق بر دل بتوسط حب ذاتی که کنایت از حصول یادداشت است و این را مشاهده
گویند و حق این است که این مقام مذکور که توجه تمام بحق ست بدون فناء تمام و بقاء کامل
حاصل نمیشود **وقوف زمانی** آنست که بنده بهر حال واقف احوال خود باشد اگر بطاعت است
شاکر باشد و اگر معصیت ست عذر خواهد یا آنکه پاس انفاس نگاهدارد که بحضور میگذرد یا بغفلت
و علی هذا القیاس در قبض و بسط استغفار و شکر باید و این را محاسبه گویند **وقوف عددی**
و آن عبارت از رعایت عدد طاق در نفی و اثبات است چنانکه گذشت و رعایت عدد در ذکر قلبی
موجب جمع خاطر متفرقه است **وقوف قلبی** آنست که ذاکر آگاه و واقف باشد با حق تعالی و
یا وقوف قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل است بجناب حق تعالی بوجهی که دل را
هیچ علاقه بغیر حق نباشد و بعضی گفته اند که در حین ذکر ارتباط و آگاهی موجب شرط
است که محققان فرموده اند که اگر طالب ذکر قلبی درنگیرد و تاثیر نشود وی را از ذکر باز داشته
بوقوف قلبی امر فرمایند تا زود ذکر درگیرد **تصرفات مشایخ طریق توجه** شیخ خود را
از همه امور خالی ساخته متوجه شود بسوی نفس ناطقه خود در نسبتی که در مرید القایش منظور
باشد و توجه خاطر صرف بحالش نماید و تصور کند که کیفیت و جذب از من در مرید سرایت میکند
بفضله تعالی افاضه نور و برکات حسب استعداد آن میشود بعد اجراء لطیفه قلب بر هر لطیفه
درجه بدرجه توجه نماید و همچنین در القاء انوار و ترقیات لطائف مرید باینطریق توجه کنند و بر مرید
غائب تصور صورت او نموده توجه غائبانه بنمایند و فائده او را میرسانند **طریق سلب
مرض** آنکه خالی کند نفس خود را از همه خطرات و خیال کند نفس خود را بجای آن بیماری که مرض دارد پس آن
مرض منتقل می شود از مریض بسوی او و این از عجائب صنعت الهی است در خلق **دیگر طریق دفع
مرض و توبه بخشی** آنکه بعد استخاره صاحب نسبت وضو کرده دو رکعت نفل ادا نماید و مرید را استغفار

خوانده و بعجز و زاری بدرگاه مجیب الدعوات التجا نماید که از مریض مرض - و یا از عاصی معصیت
زائل شود بعد از آن مقابل مریض یا عاصی بنشیند و همت تمام جمع نموده وقتیکه نفس میگیرد
تصور کند که مرض از قالب مریض و یا معصیت از عاصی میگیرد و میکشد و در وقت نفس را
گذاشتن نفس خیال نماید که آن مرض و یا آن گناه از اندرون سلب کند و بزمین می افکند بعونه تعالی
مریض شفا یابد و عاصی توبه کند **طریق دریافتن نسبت اهل الله زنده باشد یا**
مرده طریقش اینست که بنشیند روبروی او اگر زنده هست و اگر مرده هست مقابل قبر او پس
خالی کند نفس خود را از هر نسبت و التجا نماید بدرگاه علام الغیوب که یا علیمُ یا خبیرُ یا مبینُ
خبر ده مارا و آگاه کن از کیفیت باطن این شخص و متوجه شود بسوی روح او زمانی چند تا متصل
کند روح خود را با روح او بعد وقفه رجوع کند بذات خود پس هرگاه دریابد در نفس خود از
کیفیات پس بداند که این نسبت آن شخص هست و همین طریق دریافتن خواطر است **طریق**
دریافتن خطره نفس خود را از حدیث نفس و از هر خطره خالی ساخته بدل بسوی قلب
او متوجه شود هر چه از خیر یا شر در خاطر خطور کند پس بداند که از دوست **طریق کشف**
وقایع آینده بطریق معهود دل خود را از همه خطرات پاک نموده اول بجناب قدس عالم السر
والخفی التجا نماید یا اللهُ یا علیمُ یا خبیرُ یا مبینُ آگاهی بخش مرا برین واقعه پس اگر منقطع
شد تمام خطرات و حاصل شد انتظار کشف آن واقعه مثل تشنه که آب را میخواهد پس
متوجه کند روح خود را ساعت بساعت بسوی ملاء اعلی یا ملاء اسفل بقدر استعداد خود و همت تمام
پس منکشف خواهد شد آن واقعه یا آواز هاتف یا دیدن یا در خواب **طریق دفع بلا** بطریق معهود
تخیل کند آن بلا را بصورت مثالی و توجه و همت قوی نماید برای دفع بلا بامداد الهی دفع خواهد شد اما این
تصرفات عجیبه و غریبه بدون حصول نسبت فنا و بقا دست نمیدهد و این معاملات از متوسطان سلوک
اکثر واقع میشوند و از منتهیان بسبب عدم التفات شان بامور مذکوره کونیه کم ظهور میگیرد و نیز باید دانست
که ضرور نیست که همه مکشوفات عارف صحیح و مطابق واقع باشند زیرا که کشف وقایع از امور ظنیه است که احتمال خطا

همواره گاهی باشد که خلاف واقع افتد پس اظهار این چنین امور پیش یار و اغیار لا حاصل است و خلاف عقل

باب چهارم در بیان کیفیت تلاوت قرآن و ادای نماز و دیگر اعمال متفرقه

باید دانست که بهترین سلوک الی الله سه طریق ذکر فرموده اند اول ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله
محمد رسول الله دوم ذکر تلاوت قرآن شریف سوم ادای نماز باقی اذکار درین مندرج اند و از فضیلت
اینها قرآن و حدیث و آثار صلحا مملو است و این مختصر متحمل آن نیست که بقلم آید و برکات و کیفیات
اینها آنچه هست این ذره بمقدار را چه قدرت که بیان سازد فضیلت کلمه طیبه برای طالب صادق
همین بس است که یک قدم از لا اله بر نفی ماسوا الله نهد و دیگر قدم از الا الله بجناب قدس نهاده
واصل حق گردد و از فضائل قرآن شریف طالب را همین کافی است که از مشغولی او حضوری حق
و همکلامی او تعالی حاصل شود و نماز جامع این هر دو است و دیگر جمیع اذکار و عبادات و دعا و
تسبیحات که درین شامل است و نیز مدارج بیشمار در نماز مندرج است که بیانش از طاقت بشری دور است و
سالکی که بغلبه استغراق و جذبات از نماز باز ماند از مدارج بسیار محروم ماند بلکه بمقصود اصلی نرسد و نماز سریست
از اسرار الهی در میان عبد و معبود و او که مومن را در مشغولی آن انقطاع از ماسوا و قرب تام بحضرت حق تعالی
حاصل است پس طریق سلوک که بواسطه کلمه طیبه است بیان کرده شد اکنون چیزی طریق و
کیفیت تلاوت قرآن و ادای نماز بطور طالبان حق بیان کرده می آید اول بیان طریق
تلاوت قرآن شریف بدانکه تلاوت قرآن افضل عبادت است و کدام طریق برای
تقرب الی الله سوای فرائض بهتر از تلاوت قرآن نیست پس آداب و استحباب او آن است
که با خلاص تمام با طهارت کامل رو بقبله با ترتیل و خشوع و تحزن بعد از اعوذ و بسم الله
بملاحظه آن که کلام با خدا می کند و گویا او را می بیند و اگر نتواند بداند که او مرا می بیند و
با اوامر و نواهی مرا حکم می فرماید و بر آیت بشارت فرحان و بر آیت وعید ترسان و گریان
باشد و بتجوید و الحان خوش که موجب جمعیت خاطر و دفع غفلت است بخواند و این عام
است و طریق خاص آنکه طالب با شرائط مذکور در خلوت که کدام مخل خلوت نباشد بعد ادای

دو رکعت نفل باادب وحضور تمام بشیند و قرآن شریف را روبرو بنهد و عظمت کلام کبریائی وتنزل
خود ملاحظه نماید و دل را از جمیع خطرات خالی کرده متوجه بحقیقت قرآنی که صفت کلام نفسی حق است گردد
و درین مرتبه اندک توقف کند چون خاطر جمع شود و حضوریت بحق تعالی چون شاگرد پیش
استاد بیقین حاصل آید بعد اعوذ بسم الله بخشوع وخضوع تمام با ترتیل وتجوید چنانکه پیش استاد
میخوانند هیچ دقیقه قراءت فرو نگذارد تلاوت نماید و درعین قراءت خیال کند که زبان دهن لسان
دل صنوبری هر دو برابر تلفظ میکنند ازین ملاحظه غافل نشود و اگر غفلت آید زود اعوذ خوانده دل را
حاضر کند چون ازین مشق جمعیت خاطر و حضوریت بحق تعالی حاصل آید بعد ازان تصور کند که هر
بن موی جسد قاری برای قراءت قرآن زبان گردیده و از هر بن مو الفاظ می آیند و تمام قالب
قاری حکم شجره موسوی پیدا کرده است درین ملاحظه در عین قراءت مستغرق گردد چون درین ملکه
حاصل آید بعد ازان در وقت تصور کند که حق تعالی بزبان قاری میخواند و او میشنود و بعد ازان
تصور کند که سالک می خواند و حق بگوش سالک میشنود چون درین ملکه شود بعد ازان در قراءت
خود تصور کند که او تعالی خود میخواند و خود میشنود و این هیچ نیست نه وجود سالک وجود موجود
بجز آنکه آواز لیست که از هر جهت می آید و سالک درین محو است چون این مرتبه بکمال رسد بفضله تعالی
امید است که معنی حقیقی و اسرار قرآنی منکشف گردد و سالک بمطلوب خود رسد بیان طریق ادای
نماز سالک طریقت را باید که در ادای هر اعمال خصوصاً نماز که مغز و ارواح آنها که مراد از حب قلبی
واخلاص نیت و خشوع و قبولیت بدرگاه او تعالی و محویت پیش احدیت است محافظت نماید
اما اگرچه نماز اصل حقیقت حقیقت نماز است و بدان رسیدن و چنان گذاردن مشکل است
صعوبتی بسیار دارد لیکن جهد و کوشش میباید کرد مگر خدا تعالی آسان گرداند والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا ؀ طریق ادایش آنکه اول نماز را صورتی تصور کند که دل وی
نیت خالص و روح او حضور و تن او اعمال ظاهره و اعضا رئیسه ارکان و حواس او
تعدیل ارکان و تحسین قراءت است تا یکی ازین مراتب نباشد نزد اهل الله نماز نبود و نیز نماز را

طهارت حقیقی باید که بی آن نیز نماز نشود و آن طهارت دل است از ما سوا الله که نظر قبولیت
حق بر دل است إِنَّ اللّٰهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُوَرِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَلٰكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ
پس هرگاه که دل نجس است بدن چگونه پاک شود که بدن تابع دل است پس چنان کن که دل
از غیر الله پاک باشد و جز حق تعالی مستحق کرامت و سزاوار بزرگی هیچکس ندانی تا قول الله اکبر درست
آید و چون دست برای تکبیر برداری دانی که از دو جهان دست برداشتم و در وجهت وجهی
روی دل همت تمام متوجه بحق بود و چون اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ گوئی بدانی که در عالم هیچ کس مستحق حمد نیست
و جمیع محامد باو راجع است و در رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ تصور کنی که نسبت رب بجز او تعالی و در اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
امید بر کرم و رحمت او داری و بدان واثق باشی و در مٰلِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ خوف را پیش گیری
و روز قیامت را مشاهد کنی وَالْاَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ بیقین نمائی و چون اِیَّاکَ نَعْبُدُ گوئی
بیقین دانی که لَا مَوْجُوْدَ اِلَّا اللّٰهُ و در اِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ بحقیقت ملاحظه کنی که لَا فَاعِلَ
اِلَّا اللّٰهُ و در اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ بدل راهی طلبی که بحق رساند و از صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ
عَلَیْهِمْ آن راهی خواه که انبیا و اولیا رفته اند و در غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّآلِّیْنَ
پناه جو از غضب او و از گمراهی نفس خود و در حالت قیام استقامت بر طریق شریعت
و طریقت خواهی و در رکوع عظمت الهی و تذلل نفس خود و در سجده فنا نفس و ثبات حق خواهی
و در تشهد محویت خود بمشاهده حق خواهی و در آن کوشی که هر چه در نماز خوانی بدان صادق باشی و الا
فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَبَ عَلَی اللّٰهِ وَکَذَّبَ بِالصِّدْقِ و در حضور و اخلاص جهد کن و هر نمازی
که بجا آری مراقب باش در آن و اگر حضوری نبوده باشد باز اعاده کن و اگر باز در حضور سهی
قصوری واقع شود باز اعاده نمای حتی که پنج یا هفت یا ده بدین طور کنی امید قوی است که بحکم اثر
مَنْ طَلَبَ شَیْئًا وَجَدَّ وَجَدَ یعنی جوینده یابنده این دولت بوصول انجامد و نیز درین فهم دقت
مکن بلکه همواره ملتجی بصفت ایجابی او تعالی باشی تا نماز حقیقی برسی و حق را یابی و بگوئی و
برین عمل تمام بیت دست از طلب ندارم تا کام من بر آید - یا جان رسد بجانان یا جان ز تن بر آید

انشاء الله تعالی دست طلب بدامن مطلوب رسد بنده و کرم طریق دیگر در ادای نماز
بدانکه وقت ادای نماز روی قلب را متوجه بسوی حقیقت کعبه که صفت موجودیت حق است
سازد و نور حقیقت نماز را که صفت الوهیت او تعالی است ملاحظه نماید و تصور حقیقت خود که
مرتبه عبدیت است بعجز تمام پیش آرد و خالص نیت ادای خدمت عبدیت کند و برای تکبیر
دست بردارد و خیال نماید که از هر دو جهان دست بر داشته رجوع الی الله گشته و بگوید
الله اکبر و تصور کند گویا که نفس خود را به تکبیر ذبح کرده فنا ساخت و بعد تسبیح و تحمید قرائت
شروع کند و در قرائت ملاحظه قبولیت حق تعالی کند چنانکه در حدیث شریف آمده است
که وقتیکه گفت بنده الحمد لله رب العلمین فرمود حق تعالی ستایش من کرد بنده من چون
گفت الرحمن الرحیم فرمود حق تعالی بر من ثنا کرد بنده من چون گفت مالک یوم الدین
فرمود حق تعالی بیان بزرگی من کرد بنده من هرگاه که گفت ایاک نعبد و ایاک نستعین
فرمود حق تعالی که این در میان من و در میان بنده من است و مر بنده مراست آنچه خواست
وقتیکه گفت اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین فرمود حق تعالی این برای بنده من است و مر بنده مراست آنچه خواست
پس در ملاحظه مجاده مستغرق گردد و در رکوع نظر بر پشت پا دارد و ملاحظه عظمت و کبریائی او تعالی و
تذلل خود کند و در سجود نظر بر سر بینی دارد و ملاحظه علو او تعالی و تحقر و خاکساری خویش نماید
و در قاعده نظر بر سینه دارد و ملاحظه معنی التحیات کند و در آن حالت یقین داند که در حضور حق تعالی
در مجلس انبیاء و اولیاء داخل است و نیز در هر نماز ملاحظه ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و اگر
خطره آید ملاحظه لا صلوة الا بحضور القلب رفع سازد و در قرائت آواز تلفظ چنانکه باید که
که گوش خود بشنود بلکه هر که برابر او باشد او هم استماع نماید اما چندان جهر نکند که آواز از حلق
بر آید الا در نماز جهریه طریق دیگر نماز شرائط معهوده در حالت نماز نور حقیقت صلوة را مثل
ستاره درخشان در حین قیام بر سجده گاه و در رکوع بر پشت پا و در حالت سجده بر سر بینی

وقعود برابر سینہ مشاہدہ کند مستغرق گردد پس چون باین طور مذکور در ادائی نماز مزاولت و مشق نماید بعونہ تعالی نماز حقیقی رو دہد و حقایق و معارف گوناگون مکشوف گردد و مرتبہ الصلوۃ معراج المؤمنین ہمین است کہ مقصود دنیا و مافیہا را گذاشتن و باحق پیوستن است واللہ یہدی من یشاء خداوندا ما را و جمیع دوستان ما را و ہمہ طالبان حق را ازین دولت مشرف گردان و درین بمیران و برانگیزان بمنہ و کرمہ و بحرمت النبی و آلہ و صحابہ اجمعین آمین آمین آمین

طریق حصول زیارت جمال مبارک صلی اللہ علیہ وسلم

بعد نماز عشاء با طہارت کامل و جامہ نو و استعمال خوشبو با دب تمام رو بسوی مدینہ منورہ بنشیند و ملتجی از جناب قدس حقیقت محمدی برای حصول زیارت جمال مبارک صلی اللہ علیہ وسلم شود و دل را از جمیع خطرات خالی کردہ صورت آن حضرت بلباس بسیار سفید و عمامہ سبز و چہرہ منور مثل بدر بر کرسی تصور کند و الصلوۃ والسلام علیک یا رسول اللہ راست و الصلوۃ والسلام علیک یا نبی اللہ چپ و الصلوۃ والسلام علیک یا حبیب اللہ در دل خود ضرب کند این درود شریف را ہر قدر کہ تواند پے در پے تکرار کند بعد از ان این ہر سہ درود اللہم صل علی محمد کما امرتنا ان نصلی علیہ اللہم صل علی محمد کما ہو اہلہ اللہم صل علی محمد کما تحب و ترضاہ ہر قدر کہ تواند بعدد طاق بخواند و بوقت خفتن است و یک بار سورہ اذا جاء نصر اللہ خواندہ بتصور جمال مبارک ایشان و گویان سر بسوی قطب و رو بقبلہ و بر دست راست بخسپد و الصلوۃ والسلام علیک یا رسول اللہ خواندہ بر کف راست دمیدہ و زیر سر نہادہ بخسپد این عمل بشب جمعہ یا بشب دوشنبہ بکند چند بار عمل آرد انشاء اللہ تعالی مطلوب حاصل شود

طریق صلوۃ کن فیکون برای مشکلکشائی سریع الاثر است

ہر کسی را کہ حاجتی سخت و دشواری پیش آید در شب چہارشنبہ و پنجشنبہ و جمعہ با طہارت تمام و خلاص کامل دو رکعت نماز گذارد در رکعت اول سورہ فاتحہ یک بار و سورہ اخلاص صد بار

ودر دوم سوره فاتحه صد بار و اخلاص یک بار بخواند و صد بار این چنین گوید ای آسان کننده
دشوارها و ای روشن کننده تاریکیها و صد بار استغفار و صد بار درود شریف بخواند و بحضور قلب
از خدا تعالی دعا کند چون شب سوم آید بعد ادای دوگانه و غیره سر برهنه بوده و آستین بر آورده
در گردن بیندازد و بگریه و زاری از جناب الهی دعا کند پنجاه بار انشاء الله تعالی ضرور دعا او مستجاب
شود و این عمل در خاندان چشتیه بسیار مجرب و سریع الاثر هست و این الصلوة کن فیکون ای همین
نامند که در مطلب برآری جلد تاثیر کند **طریق نماز استخاره** بدانکه در هر امر استخاره کند بعده آن
کار را بعمل آرد و در استخاره مسنونه هیچ خواب و یا ضرور نیست فقط اطمینان قلبی کافیست اگر فرصت
نباشد صرف بر دعا اکتفا نماید طریقش این است که دو رکعت نماز به نیت استخاره ادا نماید و در رکعت
اول بعد فاتحه سوره کافرون و در دوم سوره اخلاص بخواند بعد سلام این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
اَسْتَخِیْرُکَ بِعِلْمِکَ وَاَسْتَقْدِرُکَ بِقُدْرَتِکَ وَاَسْئَلُکَ مِنْ فَضْلِکَ الْعَظِیْمِ
فَاِنَّکَ تَقْدِرُ وَلَا اَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا اَعْلَمُ وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ اَللّٰهُمَّ اِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ
اَنَّ هٰذَا الْاَمْرَ خَیْرٌ لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَمَعَاشِیْ وَعَاقِبَةِ اَمْرِیْ اَوْ فِیْ عَاجِلِ اَمْرِیْ
وَاٰجِلِهٖ فَاقْدِرْهُ لِیْ وَیَسِّرْهُ لِیْ ثُمَّ بَارِکْ لِیْ فِیْهِ وَاِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هٰذَا الْاَمْرَ
شَرٌّ لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَمَعَاشِیْ وَعَاقِبَةِ اَمْرِیْ اَوْ فِیْ عَاجِلِ اَمْرِیْ وَاٰجِلِهٖ فَاصْرِفْهُ عَنِّیْ
وَاصْرِفْنِیْ عَنْهُ وَاقْدِرْ لِیَ الْخَیْرَ حَیْثُ کَانَ ثُمَّ رَضِّنِیْ بِهٖ

طریق دیگر استخاره مشائخ چشتیه فرموده اند که بعد نماز عشاء دوگانه به نیت استخاره بگذارد و در هر
رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص سه بار بخواند بعد سلام اول آخر درود شریف سه سه بار یا عَلِیْمُ
عَلِّمْنِیْ سه صد و شصت بار بخواند بعده این چهار اسم را صد صد بار یعنی یا عَلِیْمُ عَلِّمْنِیْ یا بَشِیْرُ
بَشِّرْنِیْ یا خَبِیْرُ اَخْبِرْنِیْ یا مُبِیْنُ بَیِّنْ لِیْ بعده رو بسوی قبله و سر بطرف قطب و
پای بجانب شمال کرده بر زمین بخسپد اگر عذر است اختیار دارد اما با کس سخن نگوید و
گویان بخسپد و این عمل را شب پنجشنبه و یا دوشنبه بجا آرد اگر در یک شب معلوم نشود تا سه یا هفت شب

بخسپد انشاءالله هرچه مقصود باشد معلوم شود دیگر طریق سورهٔ فاتحه یک بار سورهٔ ناس سه بار سوره فلق سه بار سوره اخلاص سه بار سورهٔ کافرون سه بار سوره اذا جاء نصر الله بیست و پنج بار بعده هرقدر که تواند درود شریف بخواند چندانکه درود گویان بخسپد بوقت خفتن بدست راست قفا زده و دست بزیر کله نهاده بخسپید

کیفیت اعمال متفرقه صبح و شام

بدانکه شاغل اشتغال قلبیه را ضرور است که سوای فرائض و واجبات و سنن بعضی از عبادات و طاعات و اوراد و وظائف لسانیه که ممد و مقوی و مفید صفائی قلب باشند بعمل آرد چنانچه نماز تهجد که دوازده رکعت است و نماز اشراق که شش رکعت است و دو نیز آمده است و چهار رکعت صلوة الضحی و چهار رکعت صلوة الزوال و شش رکعت صلوة الاوابین و بیست رکعت هم آمده اند و چهار رکعت سنت قبل عصر و چهار رکعت قبل عشاء و روز جمعه صلوة التسبیح اگر فراغ باشد بخواند و سه روزه ایام بیض و روزه پنجشنبه و دوشنبه و شش روزه شوال و نه روزه اول ماه ذی الحجه و اگر نتواند روزه عرفه ضرور دارد و روزه عاشوراء و هشت روزه اول ماه رجب و دو روزه اول شعبان دارد و تلاوت قرآن شریف بقدر یک پاره و چهل روز ختم کند و درمیان سنت و فرض صبح چهل و یک بار سوره فاتحه مع التسمیه بخواند و بعد نماز صبح سوره یٰسین و ده بار کلمه چهارم و صد بار سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهٖ سُبْحَانَ اللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِهٖ اَسْتَغْفِرُ اللهَ بخواند و صد بار استغفار صبح و شام و کلمه طیب صد بار و چهل و یکبار یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْئَلُكَ اَنْ تُحْیِیَ قَلْبِیْ بِنُوْرِ مَعْرِفَتِكَ اَبَدًا یَا اَللهُ درود شریف اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ سَیِّدِنَا بِعَدَدِ كُلِّ شَیْءٍ مَعْلُوْمٍ لَّكَ هرقدر که تواند بخواند بعد نماز ظهر سوره فتحنا و نیز اگر تواند منزل دلائل الخیرات نیز بخواند و بعد نماز عصر سوره عم یتساءلون و صد بار آیه کریمه و بعد نماز مغرب سوره واقعه و بعد نماز عشاء سوره ملک و یا سوره سجده و صد و یک بار یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ اَسْتَغِیْثُ اول و آخر درود یازده یازده بار بحضور قلب و تصور معنی بخواند صبح و شام سید الاستغفار یک بار و نود و نه نام یکبار

اللهم انت السلام و منك السلام و الیك یرجع السلام حینا ربنا بالسلام
و ادخلنا دار السلام تبارکت ربنا و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام و ایة الکرسی و آیه
آمن الرسول تا آخر سوره یک یک بار و اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق سه بار
و آیات آخر سوره حشر یک بار و سه بار بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِی لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ
وَ لَا فِی السَّمَاءِ وَ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ بخواند و سه بار رَضِیْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا
و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا صلی الله علیه وسلم و یک بار حزب البحر
اگر تواند بخواند بعد هر نماز ایة الکرسی یک بار و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و سی و سه بار اَللّٰهُ اَکْبَرُ و یک بار چهارم کلمه یعنی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ وَ هُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ بِیَدِهِ
الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بخواند و وقت شروع طعام بسم الله الخ بعده
اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِیْهِ و بعد فراغ طعام الحمد لله الذی اَطْعَمَنَا وَ سَقَانَا وَ اٰوَانَا
وَ جَعَلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ بخواند و وقت خواب سوره فاتحه و ایة الکرسی یک یک بار و معوذتین
سه سه بار و آیات آخر سوره کهف بخواند و وقت بیدار شدن از خواب کلمه چهارم
بخواند و در حین دخول خلا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَ الْخَبَائِثِ وقت بر آمدن
از خلا غفرانك بخواند و در هر وقت نشست و برخاست بسم الله و الله اکبر
و اللهم انی اسئلك من فضلك [illegible] دارد و نیز بعد نماز صبح و بعد نماز عصر مسبعات عشر هم بخوانند
و دیگر اوراد بسیار اند اگر زیاده مطلوب باشد از حدیث مثل حصن حصین و غیره بگیرند
باقی بهر حال باشغال قلبیه مشغول باشند و نیز بعضی بزرگان برای جمعیت ظاهری و باطنی
ختم خواجگان بعد نماز ظهر و یا بعد فراغ نماز چاشت میخوانند طریقش آنکه طریق ختم
خواجگان اول سوره فاتحه هفت بار بعده سوره الم نشرح هفتاد و نه بار و
درود شریف صد بار بعد ازان یک هزار بار سوره اخلاص بعد ازان هفت بار سوره فاتحه

وصد بار درود شریف وصد صد بار این اسماء یَا قَاضِیَ الْحَاجَاتِ وَیَا کَافِیَ الْمُهِمَّاتِ وَیَا دَافِعَ الْبَلِیَّاتِ وَیَا حَلَّالَ الْمُشْکِلَاتِ وَیَا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ وَیَا شَافِیَ الْأَمْرَاضِ وَیَا مُجِیْبَ الدَّعَوَاتِ وَیَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ میخوانند طریق ختم خواجگان چشت برائی هر مهمی وضو کرده رو بقبله بنشیند اول ده بار درود شریف بعد ازان سه صد وشصت بار این دعا بخواند لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا مِنَ اللّٰهِ إِلَّا إِلَیْهِ بعده سه صد وشصت بار أَلَمْ نَشْرَحْ پستر باز دعاء مذکور سه صد وشصت بار بخواند پس ده بار درود شریف خواند ختم کند وحاجت از خدا تعالی سوال کند طریق ختم خواجگان قادریه برائی حصول مهمات اول دو رکعت نفل بخوانند بعد ازان یک صد ویازده بار سوره الم نشرح میخوانند بعد ازان کلمه تمجید یازده بار وسوره یسین یکبار بعد ازان اگر ختم کلان خوانند سوره الم نشرح هزار ویازده بار بخوانند واگر ختم خورد خوانند یک صد وچهل ویک بار بخوانند بعد ازان در هر تقدیر درود شریف یکصد ویازده بار بخوانند واز خدا تعالی مطلب بخواهند فصل دربیان مانع راه سلوک وطریق دفع آن بدانکه طالب حق را حدیث نفس وخطرات بی معنی وتفکرات لایعنی وتشویشات خاطر مانع از راه سلوک هست واین مرض سخت است بزرگان علاج آنها فرموده اند پس اگر طالب حق را در اشغال ونسبت قلبیه لحوق وساوس فاسده فتوری واقع شود غسل کند وجامه نو پوشد واستعمال خوشبو کند ودر خلوت که از شور وشغب خالی باشد در آید بنشیند ومعوذتین واخلاص وفاتحه سه سه بار بخواند وسه بار أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ مِنْ جَمِیْعِ مَا کَرِهَ اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ تکرار نماید وسه بار اعوذ خوانده طرف کتف چپ تف زند وبعده برجا بنشیند دوگانه ادا نماید ودر انجا اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِیْ عَنْ غَیْرِكَ وَنَوِّرْ قَلْبِیْ بِنُوْرِ مَعْرِفَتِكَ أَبَدًا یَا اللّٰهُ یَا اللّٰهُ یَا اللّٰهُ هر قدر که تواند تکرار نماید بعده بطرف چپ یا نوده بیست یا نود و در قلب یا نور ضرب کند چند کرت تکرار کند واگر باز خلجان خاطر شود فی الحال وضو کرده باز همین ذکر مشغول شود واگر باز مشوش شود

ہمین کند انشاء اللہ تعالی در دو سہ مرتبہ تسکین بقلب خود خواہد یافت پس بذکر نفی و اثبات بلا لحاظ لا فاعل الا اللہ و لا موجود الا اللہ مشغول گردد و رعایت عدد و شد و اسحان خویش بکار آرد طریق دیگر آنکہ بطریق معہود اسمی از ین اسماء یعنی یا اللہ یا فعال یا فتاح یا باسط گرفتہ بذکر سہ ضربی و یا چہار ضربی مشغول شود و اگر خطرات دفع نشوند و خاطر پریشان ماند چند بار نفی و اثبات بملاحظہ مذکور مع شرایط ورزش نماید و تصور کند و یقین داند زیرا کہ این وساوس خیر باشد یا شر کہ از موجودات و ہستی ہستند قایم بحق اند بلکہ عین حق داند زیرا کہ باطل نیز از بعضی ظہورات حق ہست و بگوید ہو الاول ہو الآخر ہو الظاہر ہو الباطن و ہو بکل شی علیم پس بلا شک باین تصور شوق و اشتیاق غلبہ کند و ہمہ خطرات محو سازد ۔

بیان دریافت کیفیت تفرقہ ہا و علاج آنہا

بدانکہ باعث تفرقہ و تشویش خاطر بچند وجہ فرمودہ اند گاہی از فساد غلبہ شوق و عشق ہم پیدا شد صورتش آنکہ عاشقان طالب وصال حق اند و آن حاصل نشود مگر بفنا طالب در ذات مطلوب و فنا موقوف ہست بلستی و انشراح خاطر بذات او تعالی چون بعضی طالبین بغلبہ شوق و درد اشتیاق ریاضت شاقہ برخود نہند و نفس را یک لخت از لذات و مالوفات باز رسانند و جوع و عطش مفرط و ترک راحت اختیار میکنند این امور باعث انقباض خاطر میگردد و آن انشراح و انبساط و شوق کہ میداشتند بسبب فتور حواس مبدل بغم و پریشانی میگردد علاجش مطلق العنان کردن نفس را در خواہشات مباحہ و ترک ریاضت تا آنکہ آن شوق و انشراح و مستی عود کند و یا باعث تفرقہ جبن و نامردی ہست کہ نفس در ترک مالوفات جسارت میکند و تفرقہ و تشویش رو میدہد علاجش پند ہست کہ ہمت مومن و طالب حق ریاضت و طاعت و ہمت منافق و دشمن حق طعام و شراب و مالوفات و تلذذات ہست و طالبان حق جان و مال فدای دین حق میکنند و منافقان دین و ایمان را فدای مال میسازند نعوذ باللہ منہا ۔ یا باعث تفرقہ فکر یست کہ شیطان بدلش انداختہ میگرداند او را بسوی ناامیدی و وصول با قدح

در بعضی امور مرشد علاجش جمع کردن همت و خواندن لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ و یاد کردن قصه حضرت موسیٰ با حضرت خضر علیهما السلام یا باعث تفرقه بقیه رگ نفسانی ست که ظلمت آن در مطالب حق است از جهت غلبه آن پریشانی خاطر و غم و یاس منجر شود علاجش کسر نفس ست باختیار بذلت که بر نفس شاق باشد یا بدوام ذکر و جلوت تصفیه نماید یا باعث تفرقه قلق و اضطراب غربت که هر چند خواهد که بتصفیه قلب و تجلیه روح مشغول شود نفس او و زبان بر دار نمیشود پس موجب آن یا اختلال مزاجست که اخلاط سودا و یه بر دل هجوم کرده است علاجش تنقیه و تعدیل مزاج است بفصد و استفراغ یا باعث تفرقه نجاست است که بکثرت احداث و جنابات با غسل علاجش مبالغه در تطهیر بدن و جامه است یا باعث تفرقه ارتکاب معاصی از ظلم و غیره بر مساکین و تلفت حق اهل حق علاجش تدارک آن خلل است یا باعث تفرقه غذاء حرام و مشتبه باشد علاجش ترک آن و توبه و استغفار یا باعث تفرقه سحر و دیوانگی که از شیاطین باشد علاجش خواندن معوذتین و مشغولی بذکر یَا اللّٰهُ یَا اللّٰهُ هر قدر که تواند یا باعث تفرقه سوء ادب نسبت مشائخ طریقه باشد علاجش رفع آن سبب است و نیز برای رفع هر تفرقه و تشویش نفی و اثبات است با تطهیر بدن و جامه علی الخصوص نفی آن جهات

در بیان طریق اربعین یعنی چله

بدانکه اهل طریقت برای حصول مقصود اربعین مقرر کرده اند و سند و فوائد کثیره این عمل در کتب سلوک موجود اند و این مختصر متحمل آن نیست طریقش آنکه اول نیت خالص نماید یعنی محض رضای حق تعالی بمتابعت سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تجرد از ما سوا الله و فراغ خاطر بنا بر عبادت و ذکر الله تعالی قصد کند و محل خلوت در جامع مسجد اولیٰ است تا از فضل جمعه و جماعت محروم نماند پس غسل کند و جامه نو پوشد و خوشبو استعمال نماید پس بستم تاریخ ماه شعبان قبل از نماز عصر کرده و قت ادا نفل است اعوذ و بسم الله و معوذتین و کلمه تمجید خوانده و استغاثت و استمداد از ارواح مشائخ طریقت بواسطه مرشد خود کرده داخل خلوت شود و در حین دخول بِسْمِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ

ودر حین دخول بسم اللہ والحمد للہ والصلوٰۃ علی رسول اللہ بخواند وقدم راست پیش نهد بعده اللهم افتح لی ابواب رحمتک گفته داخل گردد و دوگانه نفل به نیت انقطاع از ماسوا اللہ و رجوع الی اللہ بگذارد و اگر بعد نماز عصر داخل شود نفل نخواند و متوجه بسوی قبله بنشیند و فاتحه بارواح هادی عالم صلی اللہ علیه وسلم و مشائخ طریقت خود بخواند و از روحانیت ایشان در باب حصول استقامت استمداد نماید بعده بذکر و شغل و مراقبه هرچه از مرشد خود رسیده باشد مشغول شود و شرایط خلوت که دوام صیام و قلت طعام و قلت منام و قلت صحبت مع الانام و مواظبت بر طهارات و عبادات و تلاوت قرآن و درود شریف و ذکر دوام از ارکان و شرایط طریق خلوت است نگاهدارد و هیچ امر از این امور تغافل نورزد تا فایده خلوت حاصل آید و در اخیر عشره رمضان شبهای طاق یعنی بست و یکم و بست سوم و بست پنجم و بست هفتم و بست نهم را زنده دارد تا از برکات لیلة القدر بهره یابد و در شبهای دیگر تا ثلث شب بیدار باشد و ذکر گریان در خواب رود و چون ثلث آخر رسد برخاسته جلد استنجا و وضو نموده تهجد ادا نماید و بذکر و شغل مراقبه مشغول شود تا صبح چون هلال شوال نمودار شود و بعد نماز مغرب دوگانه شکرانه ادا گذارده از خلوت بیرون آید شرایط خلوت بدانکه مجتهد طریقت حضرت جنید بغدادی قدس سره چند شرایط خلوت بیان فرموده اند یکی دوام وضو هرگاه که بشکند باز همان وقت وضو نماید که این معنی موجب انشراح و نورانیت قلب است دوم دوام صیام و افطار قبل از مغرب و کل طعام بعد عشا اگر خاطر مشوش نشود والا مابین مغرب و عشا بخورد سوم تقلیل طعام لازم داند ثلث معده خالی دارد و اگر تواند ازین هم کم کند بحدی که از غایت ضعف انشراح و نشاط از دست برود و لذت در عبادت نماند غرض تقلیل غذا مورث رقت قلب و صفائی دل است و مقوی قوت ملکیه است و مستجلب انوار الٰهیه است کما ورد الجوع طعام اللہ چهارم دوام سکوت مگر ذکر اللہ تعالی پس سالک را باید که در خلوت با کسی سخن نگوید الا بضرورت شرعیه که پیش آید یا حاجتی پس با خادم بقدر ضرورت کلام کند بلکه بخادم خود کسی را

درخلوت راه ندهد زیرا که خاموشی ثمر حکمت است و تکلم بکلمات غیر ضروریه نورانیتی که بسبب ذکر حاصل میشود برباد میدهد پنجم دوام ذکر مراقبه است و ملاحظه انا جلیس من ذکرنی بوجهیکه هرگز غفلت راه نیابد و غرض از خلوت همین است ششم نفی خطرات و دفع حدیث نفس است پس جهد بلیغ کند که خطره غیر امد نیک باشد یا بد در دل نیاید زیرا که دخول حدیث نفس از ذکر باز دارد و قلب را مکدر سازد و فائده خلوت بر باد دهد هفتم دوام ربط قلب با شیخ خود با ستمداد و اعتقاد آنکه این همان مظهر حق است که او تعالی برای افاضه فیض خود برین مقرر فرموده و از همین راه وصول بآنجناب قدس متعین شده پس همیشه بوصف محبت و تسلیم بجانب او متوجه باشد تا دروازه فیض برو مفتوح گردد و هیچگونه اعتراض بر شیخ در دل خود نیارد که این معنی موجب سد راه حق گردد و نعوذ بالله من الحور بعد الکور

کلمات پند و وصیت

طالب حق را باید که اول تحصیل مسائل ضروریه تصحیح عقاید فرقه ناجیه نماید و اتباع کتاب سنت و آثار صالحه باید بعد ازان تزکیه و تخلیه نفس از رذایل نشاید چنانچه بزرگی میفرماید رباعی

خواهی که شود دل تو چون آئینه	ده چیز برون کن از درون سینه
حرص و امل و غضب دروغ و غیبت	بخل و حسد و ریا و کبر و کینه

و باز تحلیه که اشاره بتحصیل اوصاف حمیده ست که منازل سلوک اند نماید چنانچه رباعی ثانی ارشاد باین سنت رباعی

خواهی که شوی بمنزل قرب مقیم	نه چیز بنفس خویش فرما تعلیم
صبر و شکر و قناعت و علم و یقین	تفویض و توکل و رضا و تسلیم

فائده دیگر سالک را باید که بر اوامر شریعت استحکام دارد و از ممنوعات او بپرهیزد و تقوی و پرهیزگاری را شعار خود سازد و در هر حال اعمال سنت را نگاهدارد و از منهیات و مشتبهات احتراز نماید و اگر گناهی بظهور آمده باشد زود توبه کند و باستغفار و اعمال نیک تدارک آن نماید و بوقت دیگر نگذارد و نماز پنجگانه را با جماعت در مسجد ادا نماید و اوقات

خود را بعد ادا از فرائض و واجبات و سنن و شغل باطن گذارد و بر زیادتی نوافل و اوراد بپردازد
بلکه مشغولی باطن را فرض دائمی داند و گاهی غافل نشود چون ذوق و لذت بدان یابد شکر الهی
بجا آرد و اندک را بسیار شمارد و هر عمل را برای رضای خدا تعالی کند و از کشف و کرامات
لذت نگیرد بلکه بیزار باشد و در حالت بسط شاکر باشد و حدود شرعیه در آن حال نگاهدارد و
چون قبض شود دل تنگ و مایوس نگردد و در کار باشد و جمیع عبادات خود را متهم داشته دوام
آن خود را مقصر داند و احوال باطن را با جاهل ظاهر نکند و سخن تصوف برملا نگوید و با غیر محرم هم نگوید
و با محرم در گوشه گوید و اوقات خود را ضبط دارد و از تلون طبع دور باشد و از دنیا و ما فیها من
کل الوجوه بدل تارک باشد و الا اذکار و اشغال هزار ساله بکار نیاید دل آئینه است از
نقش غیر الله نگاهدارد و از طلب جاه و مرتبه که گمراهی است پناه جوید و وقت را غنیمت شمارد
از غفلت بر باد نهد که فائت را قضا نشود و در راه قدم مردانه نهد و غم و شادی این و آن را
بیکسو نهد که این حجاب است و از صحبت ناجنس خلاف شرع و منکر فقرا و مبتدعه بگریزد و از
درویش خلاف شرع که بر وفق سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد دور ماند اگر چه از وی
کرامات و خرق عادات بظهور آید و بآسمان پرواز و از مردمان بقدر ضرورت اختلاط کند و بهر یک و
بد بکشاده پیشانی پیش آید و بمردمان بعجز و انکسار معامله کند و نیستی و پستی را شعار خود سازد
و اعتراض بر کسی نکند و سخن ملائم و نرم گوید و سکوت و خلوت را دوست دارد و بخاطر جمع در کار
خود سرگرم باشد و تشویش را بدل راه ندهد و همه امور که پیش آیند از حق داند و مدام پاسبان
دل باشد تا خطرهٔ غیر نیاید و نفع رسانی را در امور دینی بر خود لازم داند و در هر کار اول نیت
خالص کند بعد از آن بعمل آرد و در خور و نوش از اعتدال نرود نه چندان زیاده که کسل
آرد و نه آن قدر کم که بسبب ضعف از عبادت باز ماند علی هذا القیاس در سایر امور از
افراط و تفریط بپرهیزد و اگر نفس القمه چرب بهی از دکاری هم گیری و بهتر است که قوت
از کسب سازد و اگر توکل کند هم زیباست و لائق باشد بشرطیکه از کسی طمع ندارد و دل را

از تعلق غیر الله پاک دارد و از هیچکس امید و ترس بجز حق تعالی ندارد و بما سوا الله انس نگیرد و
در طلب حق بی آرام و بی راحت و مضطر ماند و هر جا که باشد با خدا باشد و بر بینش و کم نعمت
الهی شکر نماید و از فقر و فاقه و تنگدستی و قلت معیشت دل تنگ نشود بلکه فخر و عزت خود
در آن داند شکر بجا آرد که این منصب انبیاء و اولیاء است که مرا عنایت فرموده اند با متعلقان
خود برفق و تلطف و مهربانی معامله کند و از نافرمانی شان درگذرد و عذر آنها به پذیرد و از
غیبت مردمان اجتناب نماید و عیب مردم بپوشد و عیب خود در نظر دارد و همه مسلمانان را
از خود افضل داند و با کسی بحث و جدال نکند اگرچه حق بجانب او باشد و مهمان نوازی و
مسافر پروری را پیشه خود سازد و بصحبت غربا و مساکین راغب باشد و در خدمت علما
و صلحا عزت و حرمت خود داند و آنچه میسر آید بمصرفش صرف نماید تا زیان نرساند و تعلق
دل با هیچ چیز ندارد و وجود و عدم را برابر داند و لباس فقر را دوست دارد و هر قدر که طعام و
لباس میسر آید قانع بران باشد و ایثار پیشه خود سازد و گرسنگی و تشنگی را که طعام الله است
محبوب دارد و کم خندد و بسیار گرید و از عذاب الهی و بی نیازی او ترسان و لرزان باشد
و موت را که بیخ کن ما سوا است هر وقت پیش نظر دارد و از دوزخ که جای فراق است پناه
جوید و بهشت را که مقام وصال است بطلبد و محاسبه را بر خود لازم گیرد محاسبه روز بعد
مغرب و محاسبه شب بعد صبح کند و محاسبه آن را گویند که حساب کند که در شب و روز از من
چند نیکی و چند بدی بظهور آمده بر نیکی شکر نماید و بر بدی توبه و استغفار کند و صدق مقال و
اکل حلال را شعار خود سازد و در مجلس هزل و لهو و غیره و غیر مشروع حاضر نشود و از
رسوم جهل به پرهیزد و دوستی و دشمنی و خشم و خوشنودی برای خدا بود و کوتاه دست
و کوتاه طمع باشد شرمگین و کم گو و کم رنج و صلاح جو و بسیار طاعت و نیکوکار و نیکو رفتار و با
وقار و بردبار باشد و بس این است نشان نیکوخوبی و اوصاف پسندیده و نیز هر که این
حاصل نماید باید که غره نشود و بر خود گمان نیکو نبرد فقط

ونیز از زیارت مزارات اولیاء و مشایخ مشرف بوده باشد و بوقت فراغ خاطر بر مزار آنها نشسته بجانب روحانیت اوشان توجه نماید و حقیقت آنرا بصورت مرشد خود تصور نموده فیضیاب شود و برکت گیرد و گاه گاه بر مزارات عوام اهل اسلام رفته موت خود را یاد کند و از فاتحه اوشان انواب رساند و ادب حکم مرشد خود را بجای ادب و حکم خدا تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم داند که نائب اوشان است و نیز هر کس که ازین فقیر محبت و عقیدت و ارادت دارد مولوی رشید احمد صاحب سلمه و مولوی محمد قاسم صاحب سلمه را که جامع جمیع کمالات علوم ظاهری و باطنی اند بجای من فقیر راقم اوراق بلکه بمدارج فوق از من شمارند اگرچه بظاهر معامله برعکس شد که اوشان بجای من و من بمقام اوشان شدم و صحبت اوشان را غنیمت دانند که این چنین کسان درین زمانه نایاب اند و از خدمت بابرکت ایشان فیضیاب بوده باشند و طریق سلوک که درین رساله نوشته شد در نظر شان تحصیل نمایند انشاء الله تعالی بی بهره نخواهند ماند الله تعالی در عمر شان برکت دهاد و از تمامی نعمای عرفانی و کمالات قربت خود مشرف گرداناد و بمراتبات عالیات رساناد و از نور هدایت شان عالم را منور گرداناد و تا قیامت فیض اوشان جاری داراد بحرمة النبی و آله الامجاد اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدِيْنَا وَلِأَسَاتِذَتِنَا وَلِمَشَائِخِنَا وَلِأَحِبَّائِنَا وَلِجَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ آمِيْن آمِيْن آمِيْن يَا رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَآلِهٖ وَأَصْحَابِهٖ أَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

ل۵ [illegible marginal note: مولوی محمد یعقوب صاحب نانوتوی ... تھانوی ... مولوی ... [illegible]]

ذکر کیفیت سلاسل مشایخ طریقت رضوان الله علیهم اجمعین بیان

سلسله حضرات چشتیه صابریه قدوسیه

باید دانست که فقیر حقیر ننگ خاندان و بدنام کننده بزرگان طریقه روسیاه امداد الله عفی الله عنه را نسبت بیعت و ارتباط صحبت و اجازت و خرقه از حضور هدایت گنجور قطب دوران پیشوای عارفان

نور الاسلام حضرت مولانا و مرشدنا و ہادینا میاں جیو شاہ نور محمد جھنجھانوی چشتی است
قدس اللہ اسراره و ایشان را از شیخ المشایخ حاجی شاہ عبد الرحیم شہید ولایتی و ایشان را
از شاہ عبد الباری امروہی و ایشان را از شاہ عبد الہادی امروہی و ایشان را از شاہ عضد الدین
ایشان را از شاہ محمد مکی و ایشان را از شاہ محمدی و ایشان را از شیخ محب اللہ آبادی و
ایشان را از شیخ ابو سعید گنگوہی و ایشان را از شیخ نظام الدین بلخی و ایشان را از شیخ جلال
الدین تھانیسری و ایشان را از قطب العالم عبد القدوس گنگوہی و ایشان را از
شیخ محمد عارف ردولوی و ایشان را از شیخ جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی و ایشان را از
شیخ شرف الدین ترک پانی پتی و ایشان را از مخدوم علاء الدین علی احمد صابر و ایشان را از
شیخ فرید الدین شکر گنج مسعود اجودھنی و ایشان را از خواجہ قطب الدین بختیار کاکی و ایشان را
از خواجہ معین الدین حسن سنجری و ایشان را از خواجہ عثمان ہارونی و ایشان را از خواجہ حاجی شریف
زندنی و ایشان را از خواجہ مودود چشتی و ایشان را از خواجہ ابو یوسف چشتی و ایشان را از خواجہ
ابو محمد محترم چشتی و ایشان را از خواجہ ابی احمد ابدال چشتی و ایشان را از خواجہ ابو اسحاق شامی
و ایشان را از خواجہ ممشاد علو دینوری و ایشان را از خواجہ امین الدین ابو ہبیرہ بصرے و
ایشان را از خواجہ حذیفہ مرعشی و ایشان را از خواجہ سلطان ابراہیم ادہم بلخی و ایشان را
از خواجہ جمال الدین فضیل بن عیاض و ایشان را از خواجہ عبد الواحد بن زید و ایشان را
از امام العارفین خواجہ حسن بصری و ایشان را از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ و ایشان را
از سید المرسلین خاتم النبیین احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ اجمعین

سلسلہ چشتیہ نظامیہ قدوسیہ

ونیز حضرت عبد القدوس گنگوہی را اجازت طریقہ نظامیہ از مرشد خود شیخ درویش بن
محمد قاسم اودہی و ایشان را از سید بدہن بہرایچی از سید اجمل بہرایچی از سید

جلال الدین بخاری از مخدوم جہانیان جہان گشت از خواجہ نصیر الدین روشن چراغ دہلی از
سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا بن محمد بن احمد بداؤنی از خواجہ فرید الدین شکر گنج
مذکور تا سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم

سلسلہ علیہ قادریہ قدوسیہ

و نیز حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوہی را اجازت و خرقہ طریقہ قادریہ از پیر خود درویش محمد
بن قاسم اودہی از سید بدہن بہرائچی از سید اجمل بہرائچی از مخدوم جہانیان جہان گشت از سید
جلال الدین بخاری از شیخ عبید بن عیسی از شیخ عبید بن ابو القاسم از شیخ ابو المکارم
فاضل از شیخ قطب الدین ابو الغیث از شیخ شمس الدین علی افلح از شیخ شمس الدین
حداد از امام الاولیا شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی از شیخ ابو سعید مخزومی از شیخ ابو الحسن
قرشی علی الہکاری از شیخ ابو الفرح طرطوسی از عبد الواحد بن عبد العزیز تمیمی از شیخ ابوبکر
شبلی از شیخ جنید بغدادی از شیخ سری سقطی از شیخ معروف کرخی از داؤد طائی از شیخ
حبیب عجمی از امام حسن بصری از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ از سرور عالم صلی اللہ علیہ
وسلم ایضاً و نیز فقیر را درین طریقہ قادریہ اجازت از مرشدم حضرت مولانا میاں جیو نور محمد جھنجھانوی از
حاجی عبد الرحیم شہید ولایتی از سید رحم علی شاہ از سید عبد الرزاق از سید عبد الحی از سید
محمد غوث از سید ابو محمد از سید شاہ محمد از سید فتیص الاعظم از سید الیاس مغربی از سید عبد الحق
مغربی از سید مولانا مغربی از سید احمد قدسی از سید عبد القادر راسی از سید عبد الوہاب
از سید موسی از سید یحیی زاہد از سید زین الدین از سید عبد الرزاق از غوث الثقلین
عبد القادر جیلانی تا سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم

سلسلہ علیہ نقشبندیہ قدوسیہ

و نیز حضرت میران اجمل بہرائچی را از مرشد خود شاہ عبد الحق ولیشیان از خواجہ عبد اللہ احرار
از خواجہ مولانا یعقوب چرخی از خواجہ علاؤ الدین عطار از خواجہ بہاء الدین نقشبند از خواجہ سید

امیر کلال از خواجه محمد بابا سماسی از خواجه عزیزان علی رامیتنی از خواجه محمود ابوالخیر فغنوی از خواجه محمد عارف ریوگری از خواجه عبدالخالق غجدوانی از خواجه یوسف همدانی از خواجه ابو علی فارمدی از خواجه امام ابوالقاسم قشیری از خواجه ابو علی دقاق از خواجه ابوالقاسم نصیرآبادی از خواجه ابوبکر شبلی از سید الطائفه جنید بغدادی از شیخ سری سقطی از شیخ معروف کرخی از شیخ داؤد طائی از خواجه حبیب عجمی از امام اولیا حسن بصری از امیر المومنین علی کرم الله وجهه از سرور عالم صلی الله علیه وسلم ایضاً و نیز درین سلسله فقیر را اجازت و خرقه از مرشد خود مولانا میانجیو نور محمد شاه و ایشان را از سید محمد شهید از شاه عبدالعزیز از شاه ولی الله از شاه عبدالرحیم از شاه سید عبدالله از سید آدم بنوری از امام ربانی شیخ احمد مجدد الف ثانی از خواجه باقی بالله از خواجه امکنگی از مولانا درویش از مولانا زاهد از خواجه عبیدالله احرار تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم ایضاً و نیز فقیر را بیعت و اجازت این طریقه از مرشد سابق خود حضرت مولانا و هادینا سر حلقه مجاهدین مولانا نصیرالدین دهلوی و ایشان را از شاه محمد آفاق دهلوی از خواجه ضیاء الله از خواجه محمد زبیر از خواجه حجة الله محمد نقشبند ثانی از خواجه محمد معصوم از حضرت مجدد تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم

سلسله سهروردیه قدوسیه

و نیز قطب العالم عبدالقدوس گنگوهی را از مرشد مرشد مرشد خود سید اجمل بهرایچی و ایشان از سید جلال الدین بخاری از شیخ رکن الدین ابوالفتح از والد خود صدرالدین از والد خود شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی از امام الطریقه شیخ شهاب الدین سهروردی از شیخ ضیاءالدین ابوالنجیب سهروردی از شیخ وجیه الدین عبدالقاهر سهروردی از شیخ ابومحمد بن عبدالله از شیخ احمد دینوری از شیخ ممشاد علو دینوری از حضرت جنید بغدادی از معروف کرخی تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم

سلسله کبرویه قدوسیه

ونیز شیخ جلال الدین بخاری را اجازت طریقهٔ کبرویه از شیخ حمید الدین سمرقندی از شمس الدین بن ابو محمد بن محمود بن ابراهیم بن ادهم از شیخ عطا یار خالدی از شیخ احمد باباکمال خجندی از شیخ نجم الدین کبری از عمار یاسر از ابو النجیب سهروردی از شیخ احمد غزالی از ابوبکر نساج از ابو القاسم گرگانی از خواجه ابو عثمان مغربی از ابو علی کاتب از شیخ علی رودباری از سید الطائفه جنید بغدادی تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم

مناجات

خداوندا باین پیران عظام / بوقت مرگ کن بالخیر انجام

بحق آل و ازواج و اصحاب / بجمله اولیاء ابدال و اقطاب

بغوث و فرد و ابرار و باوتاد / بعشاق و بعباد و بزہاد

ز دست نفس کافر کیش خونخوار / الٰه العالمین مارا نگهدار

تمت بالخیر

بجود مشغول وار اندر حیاتم / اگر میرم بده یارب نجاتم

الحمد لله والمنة که درین ایام فرخی فرجام کتاب فیض اکتساب تالیف شریف حامی شریعت زیب طریقت حذا آگاه حضرت حاجی امداد الله تهانوی ثم مکی بسعی کارپردازان مطبع ماه جمادی الاولی سنه ۱۳۱۰ھ در مطبع مجتبائی واقع دهلی طبع گردید

